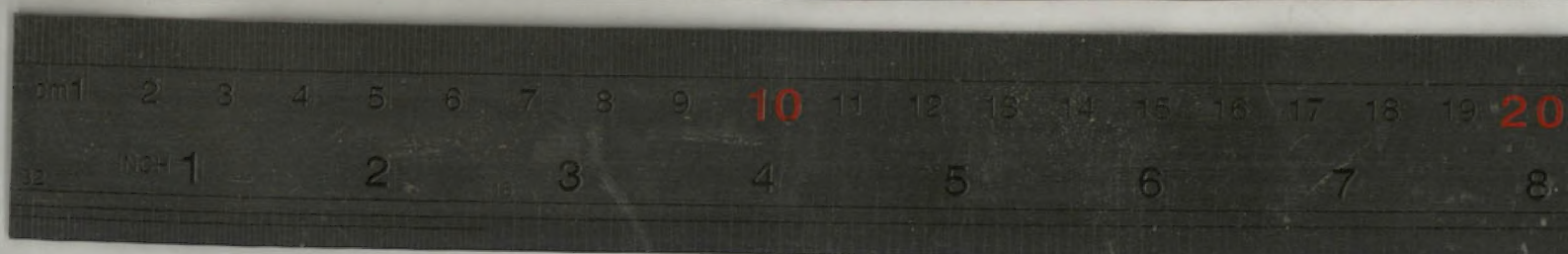
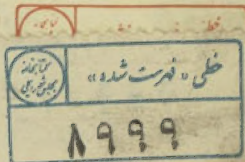
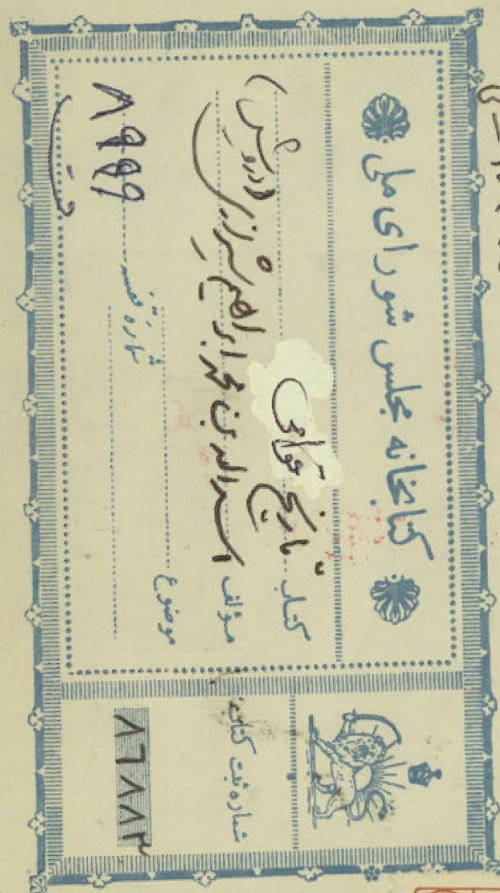
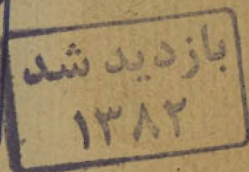
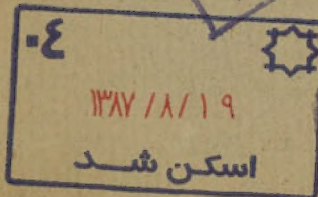
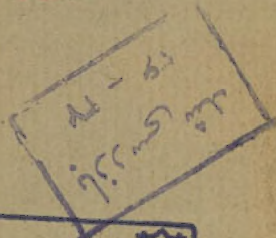
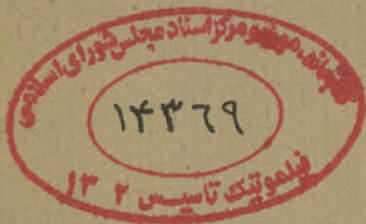


۴۲۴۴-۱۰

۱۵

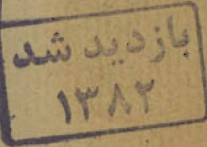
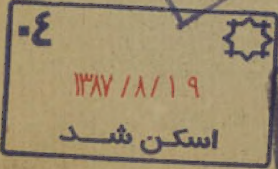
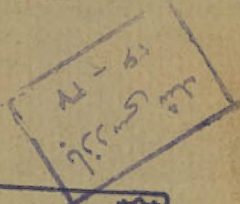
B



۴۲۸۳

۱۵

۱۵



۱۵۴۴۴-۱۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تاریخ خانی

مؤلف: استاد علی محمد ابراهیم سرافراز

موضوع: تاریخ

۸۹۹۹

شماره ثبت کتابخانه: ۸۶۸۸۳





شدن از سلطان جهان و متبذله عالم و ملین
باب نهم در انحراف مزاج مبارک سلطانی و انباش
حقیقت حکام فضا نظام بادله و بر این عقیده تنقید
قادر سجانی **باب دهم** تفصیل احوال بعد از سینه
و بایس و اعطاف زیاده اجد و احصی و الطاف
شاهنشاه معدلت کسر و زده پرور **باب اول**
در نسب این معدوم احسب از قرار یک معدوم
و مکتب است و از اباء و اجداد بحقیقت پدید
و بجد یقین کشیده این است که رشته نطفه
سجانی قوام الدین که از اعیان و لایق
جنت طراز و معاصر شاه شجاع که از سلاطین

باغ و میکن آل مظفر بوده پیوسته و از احتیاج

اسد الدین محمد ابراهیم بن ششم بن محمود

بن محمد علی ^ع حاجی قوام الدین مدوح قطب العرف

و زنده آسکا مجدوب ساکت و دلیل المساکت

خواجسته شمس الدین محمد حافظ که اشعارش

اندر عمارت پدیدست وافی و اپات ابدیش

اطهار این فقره را ایتی است که فی خصوص این فرد

شعر در بای احضر و ملک و کشتی بهال بشد

غرق لغت حاجی قوام که در السمه جنبان مذ

کور و در افواه عالمیان مشهور است رشته

ابوت و بنوت خلفا بعد سلف و سلفا بعد خلف

سب

خطی
۹

و رسوم و معنی نام و حکمی الا کلام و عقلی کاسب خیان و

نفسی مخالف شیطان مدعی میبود و ای یکسال

کامل بعد از زوال دولت زنده که عبارت از

دینچه کیمزار و دویت شش تهری باشد که

علت تلاف ایشان و ظهور خدمات سلسله مخ

لست پنهان بن دولت ابدی مدت سعادت

افران در السبج جنبان و افواه عالمیان مذ

کور و مشهور و در کتب مورخین صداقت آئین و

تواریخ دولت سلطان معذرت فرین کنوب

و مسطور است روزگار سعادت آثار بدینموا

میکند ز ایند و در شهر مذکور که خاقان علیستین

در این کتاب خطی است و در این کتاب خطی است و در این کتاب خطی است

آشپان و شاهنشاه جنت شیراز را از قد
وم مین لرزم رشک فرادین جان و روضه
منو با عدم قابلیت قامت بی استقامت را بخوا
داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت
داد اوست برینست حلاله فخره سرافراز
و برت منصب کشیک پاشی کری و دیوانگی
کری اعلیٰ کنتین الکفاء مفتخر و ممتاز فرمود و ابواب
رحمت و رافت را بر چهره آمانی و آمانم کشود
و انعامات و افره و سیور غالات مکاره
ام بخود و بچام نام دیگر بحسب الامر خاقان بجزو
در خدمتگذاری و آلد م حمت کثیر بحقیق علو

سرخ

که شاهنشاه زمان را بآی شجر مملکت خزان
بر سر افاده این در زره بمقدار را ما مور بر شستم
و بلوکات و اشطام مهم نواحی و لایات و مرز
بعد از رجعت اردوی کعبان نوی بادشاه
نامجوی بدار اختلافه خیرتر در هیچ الا اول دوست
روی تبوی در ذکجه بین سال ملالت نال که علی
حضرت خاقان سعید بغرم تسخیر قلعه شوشی که
الحق قلعه مذکور حصی است پس همین و باره ایست
غایت مین بروج مشیده اش با بروج سماوی می
و تمامت اسباب را بادی ناپایت مصوص و
مصنون **مهر** رشک انداز او سبکی که جیتی

پس از قریبی سه جوان شکستی را منصوص در
جلی از جبال شامی ز فیه فراباغ واقع و شامی
از شامی رفت و حصوش دافع و بعد از فتح اسب
بمضمون اینا کنوید رکم الموت ولو کتم بروج
قیامت کبری و عارضه عظمی و داهیه بزرگ و ما
تا چک و ترک در همین ماه روی نمود بآرزو بای
عطف عنان فرمودند این شکسته بال کثیر الاصل
را کمره بعد از خبری و مره بعد اولی بولایت
الذکر نامور چنانچه اخبار موحشه ملالت انجمن
و داسنان کدورت امیر داور قسم میوه
این هیئت رفت و چون در آن اوقات شایسته

ع

و فیه عالم و عالمیان و یی بند پای حضرت بزرگ
در مملکت فارس شظیم و متیق امور مملکت و برای
مملکت را تربیت و ترفیه احوال لشکر و تربیت
اشغال میداشتند و نامت بهت و دلارا
بجزب قلوب اهل ایران از امر و اعیان و
عالی و ادانی میباشید ابرایان از صغیر و کبر
و برنا و پر حلقه عبودیتش را بر کوشش و غاشیه
اطاعتش را بردوش کمر خدمتگذاریش برداشتن
و طوق جاسپاریش را بر گردن زده و وزن د
کوچه و برزن بغیر میت استقاله شاه
شیرانکن و خرد و لشکر کن حرکت نموده و

مطر شریفانی رکاب نصرت مآب پادشاه زمین میبود
خواجه احدی از ابالی ولایت ایران بقدرت
روسیاهی را سوار خودت همه بجز دولخواهی
امری پنداشت در روز یازدهم سفر محرم محرم
یکم از دودست دوازده جلوس منبت مآب
در دارالعلم شیراز اتفاق افتاد و بلا تا مل و در
و بدون عید و نیز یک و حضور و جنگ رجا
بدار محمد طهران بناده در دارالسلطنه
اصفهان محرم اکبر این صداقت بیان که از
خافان معید حکمران میبود بغیر عظمی رکاب بوی
شرف افتخار یافته پس از هزار ماسف و افسوس

سیر

بر آن محبت ازین غنایت حضرت آفریده گاه
کمال سرور و مسرت را بهر ساینده از آنجا موکب
فیروزی کوکب شاهنشاه زمان لوامی نصرت
بجانب کاشان شفقش فرموده برادر مهر
این دره صداقت که در انولایت مابنظام
مهام رعیت مبابی و مفتخر میبود با خود حیرت خارج
هین که نمونه ایست از بهشت برین شرف حضور
شاهنشاه عالمیان پناه را در یافته و واجب
الامر در کاشان مشرف و حیرت در رکاب فیروزی
مآب بدار اختلافه شفاقت و همچنین خاں علمین
اشیان حبیبی برادر کهر حشر و معدلت

خطی - قد

کتر که تخریب سیلان خان قاجار از راه
کیلان بدار اختلاف آمده در خارج شهر مقیم
و و آلد ماجد که از راه آذربایجان با کثرت
از سپاه ایران بدون جثیم زخم و نقصان
با وجود تعاقب نمودن صادق شقایق و فتنه
ایلی استان نیز در خارج شهر مقیم بودند
در حوالی دارالملک شاهنشاه ترک
کردستم دستور مرحمت دستور را کحل
دیده گان نموده مستوب را سروری تازه
والصبار را نوری بی اندازه روی نمود و
زبان مخالفت ترجیحاً به بیان امجد لله

الهی

الذی عن سخن گشودند در پنجم ماه صفر سن ۱۲۸۱
فرخنده مال دار اختلاف طهران از مقدم
شاهنشاه زمان مزین و دیده ایران از فرد
ورود مینت آمد و مسرت نمود روشن و خود
کرد بد و چون شعری فصاحت در ب دولت
علیه اش که کعبه عبید و احرار است و با
مستجار مضایک کثیر الفوائد برشته نظم کشیده اند
و فتحعلی خان ملک الشعراء که از کلامش مفاد
کلام الملوک الکلام کمالش ظاهر و آشکارا
و از مظایین شعر آبدارش پایه استوارش
روشن و هویدا است و صیده تاریکی نیست

خطی - نه

۹

موزه نینت بجزیر آن کوشید و چشم از لب خون
ان بشاعر ما هر لوطشیده

چرا عکسین نباشد دل چرا خرم نکند دو جان که
هم از بازی احقر که هم از یاری یزدان به
حسرت سوی جنت شد رخت خسروی قیصر بخت
زیب مسند شد بقصر قصری خاقان چنان شد
جای دارائی که بودش عزم اسکندر چنان
شد ملک حمیدی که همتش عدل نوشهوان
اگر دبی رنجم آن شیر ملک شیون کند
از ضرب کر ز این کفون کا و زمین معان چه

وین

خطی - فهرست
۹

کاوس شد کجسر و روشن روان داور چه
شد کشتاسب و کردید اردشیر دل سلطان
زلطش ان سندی کربان برال زابی نیرم زبد
این بود خندان معن زانده شپ بنکامی شها
یافت حبشید فریدون فرسطلانی سعادت داد
دارای سکندریان زمین در کردید از سون
آن چون ابر در همین زمین دختده شد از سوزان
چون باغ در میان بگردون رفته روح جم جم
عیسی مریم بختی یامت چتر کی چه دست موسی
روان ان فراز چرخ چون پر تو فلک مضان
این بدست رزم چون تشنه فشان ثعبان اگر

سخن پرور که جان رفت ازین کشور ز سلطان کرم کسند
 بحکم عالم آمد جان کرازا بحر جود آمد به بحر فکر و میل
 مر این را دست جان شد چه دشت همسایه با
 شهنشاه که چون کرد میل به ره طوفانی جهانند
 جوان آراست صدر امکان ز کز زکر کر شد
 لغز سروران مغر به شیخ این قبا آمد بحکم بردلان
 خشان به بخت رفت داری جهان از جهان داو
 بشاهان خواست خاقان ملک ملک جهانند
 ز خاکبانیان کر شد غیر سبیل جواز کرد درخش
 این کرد بد کل دیده عثمان کرا از فرزند و بی
 می شد عرصه عالم شد از چهره منوچهری منو

سحر

ساحت کجایان باعد اباد کز آن چه فوج عادر اصر
 بدشن آب شیخ چه قوم یوخ را طوفان نغان کی
 سبک شد سویی نه کردون هفت خضر رکابیم
 کران شد سویی هفت قلم و چهار ارکان شد
 ان در کسب مدینو سپر کسب بنیاد این برد که
 شاهی علم بر عالم امکان ز اورنگ شهنشاهی
 ابوان چهبان بانی ملک جهان چن رفت
 آمد سحر دوران فتادی کر فرمان را رسنم
 ان ز دم مهره بر آمد شیره شیراز نیم این
 ز دم دندان مصیر دین و دولت کرد در باغ
 جهان منزل طغیر ملک و ملت داد به ملک

خطی - نه

جهان فرمان گران کر آنزد سج نوبت در بستم مرکز کین
 نهاد این چهار باشن بر باط کند کردن چه
 کسری را بوشی کنه شد شیشه بی سبک
 ز ملک فارس اند فارس مبدان عجب غفور
 دان باد از آباد باد افروخته کبی شیر کردون باد
 را بشیر شاه دروان عرض شاه جهان چونند
 بسوی گلشن جنب شد از شاه جوان عالم
 بان روضه رضوان ز قسم زو می طبع
 صبا از بهر تار بخش ز رخ آقا محمد جان شد
 بنشیند بابا خان چون بخوا طر طر از قاف
 تا رسید به دست پادشاه معبد شهید لفظ مایه

سجده

و تاریخ جلوس منیت با نوس شاهنشاه عالم
 پناه محبت شاه قاجار نظر رسید در حال حیات
 بجزیره انبار درت نمود و همچنین محمد ولی خان قاجار
 قوامی که در مملکت خراسان سر داری بود
 با لشکری آراسته و سپاهی ساخته و برآهسته
 بدر یافت آنجن شاهنشاه شیراز و زن فایض
 کردید و در ماه ربیع الاول سال ۱۲۵۵ و صافی
 خان شقایق بعلت اتفاق و شقایق که دشت
 میخیزد و مهر درخشانده چه پنهان شود شیر
 بار یکدیگر شود و بولجی ای آن دلالت لطفی
 آن راه اسفندی ظاهر و از آن دولت جاوید

مدت روی کرد آن یابغی و با سپاه طایغی قزوین
 محاصره نموده شهر بار جو انجنت و جهانداران را
 سخت دفعه او را بر ذممت و لایقیت لازم
 نموده باد لیران شیرکار و غازیان نصرت
 شعار روی بد افه آن اشعار نهاده در
 یکمتری قزوین فرشتگان خداوند آسمان
 وزین و غلایات پغایات حضرت سید
 المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
 اجمعین تسبیح و تهنیتی به پرچم علم حق و
 مرحمت شوم و زبده جمعی که از طایفه شیردلان
 طغر غسان گردیده و صادقان هزار شفت
 ع

خلقی
 ۲۴

جان از معرکه بیرون برده بعد از اندک نی
 بر کاب نصرتاب خسرو کردون قباب سید
 الحق در آن درامع که غازیان بقدر تاب و توان
 کوشیدیم از حق و جان بعد شهید بنوشید
 کوبانند ای قطع دابر القوم الذین ظنوا فاما محمد و آله
 العالمین از بهمان بگویند کین من سید
 بعد ازین فتح از بیجان عطف غسان بدار
 خلافت طهران و الی ذلک و احرام من عام روز
 پیروز میگذرانند و درگاه مذکور بعلت خوا
 ابریکان حضرت صاحبزادان غنیمت با
 بانان مصطفی و چون شاه شاهی او کان

سائزاده محمود و شاهزاده فیروز و انبای ایشان
 از ششم شاه زمان برادر کهنه بجهت طلب و پناه
 بمشغول جزایران توأم در حجاب
 پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله کای نیست
 باین درگاه عالمیان امید گاه نداده بودند
 و در روز جمعه عید رمضان همین سال منبت مال
 که غیر سعید سلطان و نوروز فیروز سایه یزدانی
 و جلوس ثانی العرش قدرت خاقانی میبود
 بیرون افتاد قاتل شاهنشاه موفور اعدا و مقتدر
 شده بود و چون از میان حرم گریخته بر روزه
 مطهری بازده و غنای بی انداز و معزز و مهابی میبودند

سید

و بعثت بدو دولت و تجل در حرکت و دفع ستر
 اهل مغت رعایت ایشان کما شیء صورت امکان
 برزید و حب الثمائی شاهزادگان کاشان
 لی مراجعت حضرت صاحبقران محل توقف حضرت
 مقرر داشتند و بهمت بر غریز و تعظیم و مماننداری
 و مکرم ایشان کما شتند و این بنده بی قابلیت
 را سجد مکنذاری ایشان مامور و انواع مرآه شا
 مان در باره ایشان بطور رسانید اند و حضرت
 محترم دولت و سبزه در انبلد متوقف میبود
 چون نواب حبیبقلی خان بعد از فتح صادق خان
 بایالت مملکت فارس سراسر از انبلد جهالت

خطی - قد
 ۵

و قستن از طریق راست احزاب و عثمان
حزب سریر البصوب عراق الضراف داد و عثم
اوسط این جفران محمد زمان را با چهار نفر دیگر از
صلیب بصیر عاری و هوای طغیان در مزاج
مبارکش ساری گردید این تیره همقد از
کاشان مراجعت نمود بعد از فی الجمله کین از تمام
اعالی اسباج و اسما مراجعت شاهنشاه عالم پناه
در فرمان بکمال سرور و فیروزی ارشاد
اندوزی زکای مستطاب حضرت صاحبقران
دلفش و بی حاصل نمود در وقت ابد و مرصا سخه
که در لمره رویداد ملثم رکاب چاکران محبوبیت

قسن

فرین و بندگان جان شاد و صفت آبس می
پس ازین فتح عظمی و نصرت کبری که لوای
فیروزی امنای بجانب دارالخلافه شتافت کرد
برادر محضرم که در کاشان میبود و مامور بایالت
بعضی از ولایات فارس و جفر حکومت
مقرر و مباحی گشت و الی ذیقعه همان سال در
و محال بمقدم خدمات دیوان و تحصیل عالی
خیر بجهت ذات اقدس اعلی اشغال میشد
و درین ماه که نواب حسین قی خان ابالت کاشان
از حضرت صاحبقران مستدعی گردید قبول
او مقبول و کاشان بنبی و مقرب شد

این فقیر را در احسانه احضار و در سلک بند
عبودیت سغار روزگار سیر میرف و در دیکه محرم
همین عام که مملکت خراسان بجهت انجام مهام و اقام
امور خواص عام و نظام مالا کام مضرب حیات ظهور
سعادوت اسطام و شایسته با اعتقاد کردید
این کم نام نیز در جرگ چاکران عبودیت افران
و در سلک بندگان مخالفت نوامان میبوی
و بصیقل مراسم شایسته و مکارم خسرو
زنگ بلال از خواطر عبودیت مطهر میرود
و هر روزه از اعطاف بی انصاف زیاده از حد
او صاف صاحبان با عدل و انصاف برز

و در

و قدر می افروزد و ابواب اسفاق بضا اشراق
بر چهره ام میگوید و بعد از قیامات پنجاه و یکم
امور ملک و رعیت در ربع الثانی بیک
و دویست و چهارده مقرر سلطنت و مستقر خلافت
از مقدم حضرت صاحبقران زپی پی انشیا
وزیر مینی فروزن از حد احصایافت و الی غرض
رجب المرجب در بارگاه عرش استباهش بد
زحمت و لعب در کمال غوث روزی است میریام
در انبناه از محرومی در بار محنت مدارش رویم
سباه و فرجوری از انجمن حضور عطف اشارش
روزم بنه کرده بخدمت برو جود و بخت

مامور در دهم شهر مطور و اردو دار السور و روبرو
 قوه در خدمات مرجوعه قیام و اقدام مینمود
 ذی کجه بهین سال که نظر علیان باجلان ازین دولت
 ابدی بینبان روگردان و جندی در
 ولایت خورستان و صفی غریبان فراری
 و متواری میبود و بیوک سیلاخور که مولد
 نشأ اینط لفظ است روی نمود در مراتب
 عصبان و طغیان می افروزد حسب حکم مطاع
 لازم الاتباع افسار شجاع حقیر با قلبی از
 اتباع بالصبوب و ثبات و لا بصیحت او بر دانه
 بعد از یاسر بناچار بر او تاخته پس از مقابلت و
 رنج

خلی - نه
 ۵

از طالع فیروزی مطلع گرفتار و باعمال سیه خوار
 دوچار و حسب الاحضار او را بدر بار شهر بار
 روانه ساخته خدمت ولایت خورستان و
 عربستان از مرآجم سپهران بن دره پندام
 نشان مرحمت رشت در محرم الحرام هزار
 و دویست و پانزده حسب الامر قد قدر شاه
 عالم بانسان شام و الی غره رمضان در
 انولایت متوقف و بجهت انجام خدمات و
 تحصیل دعای خیر بجهت ذات ملکی صفات اقدس
 ظل الهی در حضرتش مراتب عالمه با فخر و در
 مذکور مراجعت به بر وجود الی تحشینه دویم

احرام بایالت و غرت اوقات بکنز ایندم در روز
 غم اندوز محمد علیجان قاجار تواند که از خستیدگی
 سلسله قاجار و در حرکت قدیمی چاکر آن شیراز
 جهان دار میسر بود ما مور بکفرستن و قید و حبس
 این ذره ممنوع کردید با وجود آنکه در آن بلده
 بودم بجز اطلاع پس از استماع حکم محکم برود
 بخودم بطوع و الرغبه طوق غضب سحر بار را برپا
 کردن و بجز یاسای ناهبست بهمانند ارادت
 جان من حدود آنست مضمون رضی الله تعالی
 در محبتی بدون روشنائی و روزن محبوب
 بجز نقصانات نجائی و مطلقات حضرت
 خدیجه

صاحبقرانی ارزندگانی مایوس بودم **باب**
در اسخرافه تراجم چون ارباب حق و مردمان
 حدیثه که از مکافات ثقیف حقی و جزایان اعمال
 خود از سلاطین معدلت آئین اندیشه ندارند
 و از ان مقام داور جبار و اطلاع شاهان دنی
 الاقتدار بر امرار خود شرم را شعار میسازند
 در هر زبانی از آرمه و مکانی از اکنه خود
 داشته و بقدر القوه محض اغراض فاسد
 خود را نکاس دیده املات جمعی را بدلاجهت
 فاصد و صخلال سلسله راسائی را و جاهد
 میشوند ازین و ذاهل اند و از مضمون این فرد که

دور فلکی یکسره بر منج عدلت خوشبش که
ظالم نبرد راه بمنزل غافل و اگر بخروزی کروون
کردان بر مراد ایشان روان شود البته مقصای
این شعر اسماں که بخروزی بر مراد مانکت
و اما بیکان نباشد حال کردون غم مخور
بالاحسنه از فضل قادر کن فکان وعدت
شان معدلت بنیان و عدم جرایم و عصیان
مردمان بجرم و خیانت مراتب اولشان
در ضمیر غیر مخلط آن پوریش پزیر بمضمون جام
جهان نباشد ضمیر بر نه راه روشن مشهود
و بخرو دیار باب حد را که در زمره فی حد

حکایت

خلی

فی چند با جمل من ساند محمود و سبجه اعمال
میمه و افعال متجه و عدم رعایت حقوق پاوش
بخرو و هوای نفس اماره بدخواه بنظر اهل عالم
مطروود و مردود خواهند بود چون سلاطین
معدلت این صلیف الله فی الاذین
اند و لغو ای **س**ر سلطنت پادشاهی چون و کین
یک انکسرتی با این بامنه یک انکسرتی و
مکن چه آنچه از ملوک معدلت سلوک نسبت
به بندگ نرود خارج از دوش و پیرون
از دو محصل نسبت با مقتضای عدالت
نسبت جمعی که در نفس الامروتن واقع گردد

استدار و فوجی رومند بن فی الارض و طبعین
 طریق و مخربین دولت عند التفتن اندر روی
 اینظایفه غضب را سزاوار و سیاست را نظر
 عقل و نقل و شریع و عرف در کار دارند و
 جبار از چنین جماعتی هزار و پادشاه معدلت آباد له
 ساطعه و برابین فاطمه و مدلول ایات
 و احادیث مخصوص منصوص عدل ساقیه خیرین
 عباد و سبعین سینه توانی خیریل و خطی جمیل
 دارد و بانی صافی و نامی وانی پس از
 معشای غرور و در نک سجه تنیس و نیک
 مفید بن شیطانی و شیطانی حکمی در حق
 وضع

خطی - ن

واقع و نفس الامر از مصدر جلال صا و میو او
 بضمون اما الاعمال بالبنات و طریقه اصولین
 رحمهم الله علیهم اجمعین و قاعده کلیه مصاب
 مصاب بودن مجتهد خطی در آخرت بعانی معانی
 و بعانی معایت و در دنیا به کجی وارد و محال
 نخواهد بود و اگر بعضی بهوای شمس و قمر
 که در احوال و حسنات و نقصی که در قسرت
 دارند بهمت برقع و رفع جمعی کارند و رعایت
 ان امور را امت نمایند و اندک مسلمین و دفع
 را نایب مری خود بداند همان از زمره
 سلاطین نبوده و حضرت رب العالمین برآید

درجات ایشان پیافوده در نزد عقلا از زمره
طالبین و کلمه مستدرجن محبوب بوده اند محمد
صلی الله علیه و آله و سلم که شاهنشاه حمیده وصال
بیکو افعال را بجز خدایت و رفاه رعیت و تقویت
قلوب و تسخیر مظلوم و مقصود و بنود خلاصه
کفایت احوال و سلسله کبریا و احشایان و بنو
که خان علی بن یحیی بن جعفر بن یحیی بن یحیی
در کائنات ممکن کرد و بد جمعی از ارازل و او
و ادانی و ستارگان در خدشش معجز و کجاست
عمده در خدشش مباحی و معجز کرد و دید و فکره
لواجی و جوده سربا برافراشته و جبهه بردا

عنه

لمن سلطنت کما شئت و نظر باینکه در طغیان
اول خیا پنجه جمعی از مفضل و محضری از مطلق
مروم و سلم سکنه رقم کرد و بد جمعی از بن طایفه
ناخیز و و بقدر القوه اذیت و اضرار را بقی باطل
پر بهر نفس موده چنین دانست که وجود این
سلسله سلطنت او را مانعی بر ترک بلکه عصبانیت
و ترک خواهند بود بنای علییه با عزای بعضی
از انبای دولت بهیه و سبکان سلطنت
علیه قمره کابراین و مدار اهر را چشیدن دادند
که اولاد و بالذات والد ماجدم را تهنیت و ستایش
خود میسر و بعد از آن شغال را بر غصب

شایسته بهال وقع وقع این سلسله کثیر الاحوال
 ثابته لوی خود سری برافراز و لب برامورا
 ملک داری کامیابی پیروز و چنانچه پنجم
 مختلف و عراض مترادف این نمک در میان
 خواطر است نهاده عالمان نباه جلوه کرد و با بیان
 علاط و سداد این سلسله و لکنین با پیشه
 معدلت این داد و گستر افتاد اگر چه جان
 مرقوم بعد از اضمحلال این سلسله حوصله نموده
 خود سری برافراشت و املات جمعی که از صغیر
 و کبر طایفه نایب سلطنت خود نمیداشت و این
 غافل که خداوند عادل بر روی حق را از غفلت

خطی
 ۱۰۰

خواهد داشت در سب چهارشنبه غوغا و پنجه
 احرام بیکزار و دویست و پانزده والد با پدر
 مهرش عبد الرحیم خان که در دار الحنفیه
 پیوند لغضت سلطانی گرفتار و بعد از او
 و از ار بسیار در سب غوغا محرم محرام ان یک
 مقلوع اللسان و عدم البصر و این یک
 شتر مرغ الاول از ختم شایسته بی چشم
 برادر گردید و این محبوب بر نداشت و
 افسوس نیز در سب جمعه مبارکه بدون
 محرم و مبارکه در نوروز بهای کبی عدم نصرت
 خطای عدم نصرت رسید و در غصه

اصحی اخ محضر باس بر اخوان فی عام من
 شیراز گرفتار سیاست خدیوی اینبار کرد
 پس از یک ار بعین اخ مرحوم میرزا محمد
 و بنی غم مظلوم حسینی خان نیزه بنسبت
 باین سیاست مسند و بجهت شفاوت
 عداوت سابق پیکاران شهنشاه بدون
 اطلاع حضرت شهنشاه برادر مظلوم را هم
 و از زندگانی محروم ساختن مضمون اینها
 النفس المظلمة ارجی الی ربک صنیة
 بر صنیة خود خلی فی عبادی و او خلی حق
 بجوار رحمت بر دین لایق گشت و در

صلوات

باز دهم شهنشاه کور عم کثرتم محمد حسن
 که در الکاه کو میلو به مقدم خدمات دیوانی شغال
 میداشت از شدت ناز و فخر سر و بهال و
 حضرت ذوالجلال بضر بکوله بابا خان فاجا
 که در ملک ابوالفتح علیخان فغانلو ملک
 می بود از نادر آمده داعی حق را بفاد و اذ جاء
 احبهم لاسبقه من ساعد و لایستاقرون
 لبیک اجابت گفت برادر کرم میرزا
 علیه رضا که با بنی همو یکدم بدار بخدا و انش
 آورده بودند از حلب غنیمتی عجبی می
 که بایست بی بی نوع بشر است عاری

و بجه قطع نسل چهار بر چشم او ناری نمودند
و در بیت و خیم شهر دینچه بر حسب حکم حکم
قدروا ام ابن علی کل را بمقت سلطنت برده
در سیم محرم احرام بقیض دست بکتاب شیر کز
والی سنج صفرا مظفر در و از محلا نه مقیم و بر جا
تولش و وحش مستقیم و در او آخر شهر مد
حلافان که بدو کین مشهور حسب الامر خاقان
حجب ن محل اقامت و مقام ملائت کردید
با عیان کشید و حاسدان بر غرور و
و در حجت جداوند و در طلب بی بر اید و
بر با موزه از بیدم لبز الممن حنیف ص

خطی

و ابیه سید نشیده و از خجای عمل سیده خود
تولش نمودند باز باب عداوة را از روز
معدت ترجمانز انجایت و از عداوت
و کمونات سینه پر کینه را از مغز مارج مبارک
را بغیری تازه و نایتری بی اندازد روی داد
نایره مشر و غضبش را بر او وحش نمودند
اسجد بیت و خیم شهر جع الاول کجاعت قبل
از طوع و غیر بعد از نینجه تولش مر خدا و عمر جرم
زندگانی و الد صداقت میا نیم را بعلیه ختم
سید بر ذوالی سوختند و در ضمن حجت
نقطه پس از اسفاد و زبان محمدت

بدعی عسرو دولت شهریار جهاندار گشت
در این مضامین را بعبار است بکن میفت
و کرد و ملال از خواطر عبودیت مظاہر مروت
و این صفات را به بانی عویش و زبانی در
گشت میفت که اَحْمَدُ لِلّٰهِ الْمَلِكُ الْخَلِیْفُ
ایام حیات را الی حال از تقدیرات شاهانه
و مطلقات خسروانه با اهل و عیال بفرمود
کمال عزت و استقلال گذرانیدم و این را
که مبعوضان انا لله وانا الیه راجعون ازین
میکنای و در و سرای زیورین شادمانی
بایتم و بایتم جان و بدان ششتم با علم بر عدم ظلم

حضرت صاحبقران نشاء الله الرحمن مظلوم بر صواب
خدا بر خلاف شخصی که آیه واقعی به آیه
حسنة الدنيا والاخرة ذاکلک هو المحمر
المبین و نشان نشان وارد است بنال
عالمه رسیده و مراتب مغایره خواهم
و فحواشی و لیسونکم منی من خوف و اجمع بعض
من الاموال و النفس و الثروات و بشرای
را بکوشش بوش باز ماندگان میکشد جناب
فضلت تاب کوکب آسمان علم و کمال شاه
فلک دانش و مقال میرزا محمد باقر خاور آفرین
خداست فی محقق کوکب که در فواید علم

نام در مرآت شاعری و قواعده عروض و قوافی
 مثنوی مالا کلام دارد و قطعه تاریخی درین باب است
 موده سجد باد کار این صفی بی داشت
 ز نیکو این حکایت پست ماعب فضا چکن
 بر نارغم زرد دروغا جها کفرم رفت بر باد و کرد
 بقای جها زاف دم زرد دروغا منب نام مردی
 شد پربش از مرد و جها با زوم زرد دروغا
 بکنج جهان داور کیم شد ارجم فلک سنگ
 بر جها هم جسم زرد دروغا نور دیده شد و فر
 عمر آصف عطار دبد فر زرد دروغا جها
 ناز شد بر جها بن رادان جها با

نور

بفرق کرم زرد دروغا پس از مهر طبعان کردون
 باشم خوار ز سمت خاور علم زرد دروغا
 همیکت کردون دروغا و کوکت بربخ سنان
 والی عده شعبان که حضرت صاحبقران آگاه
 نواب حبشی خان فراغت حاصل موده
 تحت فیروز تخت سلطنت از مکر مستبد عالم
 و عالمیان هم مساوات میرد در طاعتان
 موقوف و در امانه رحمت لوقت دار است
 قزوین از داور معدلت این بجه مشربان
 فخرت قرین روزی نصیب کردید والی دج
 التابی بکفر اود و دیت و جده که جده

این شعر در مرآت شاعری و قواعده عروض و قوافی
 مثنوی مالا کلام دارد و قطعه تاریخی درین باب است
 موده سجد باد کار این صفی بی داشت
 ز نیکو این حکایت پست ماعب فضا چکن
 بر نارغم زرد دروغا جها کفرم رفت بر باد و کرد
 بقای جها زاف دم زرد دروغا منب نام مردی
 شد پربش از مرد و جها با زوم زرد دروغا
 بکنج جهان داور کیم شد ارجم فلک سنگ
 بر جها هم جسم زرد دروغا نور دیده شد و فر
 عمر آصف عطار دبد فر زرد دروغا جها
 ناز شد بر جها بن رادان جها با

خطی
 ۱۰۰

که عبارت از پست ماه کامل است در اینده
زنده کانی نموده در حجاب مرتب سال از
اعطاف جمله عالم و عالمیان و از استقامت
محل استقامت این قلیل المضاع عدم الاستقامت
کرد و بدو از بدو و رود بطالقانی حرکت از
دار استقامت قزوین با صفهان که دو سال و یک
است از زمان و استنداد نواب دوران
این مصیبت نوانان سپود خان با فوت
و مرداکی و منجیب با مرگت و فرزانی منج
بود و مظهر رحمت خداوند و دود سید علیخان
خلف الصدق رضوان مکان حاجی میر حسن که

عجز از سادات رفیع الدرجات و از زمره مبین
که خدا بان مملکت ایران محبوب می بود و خواجه
استعد و بالله رئیس ابو الفضل لبنانی معاصر
شاه حجه سلطان ملک شاه سلوکی که تحقیق
احوالش در متون نوارخ مطبوع و در پیش
سمانی که در عهد سلطان دادگر سلطان
بنجر روزگار میگذرانید و کیفیت حالش در
السنه جهانیه مشهور و رئیس بر که شیرازی
که در زمان دولت امیر تیمور کورگان عمر را
بنیان رسانید و وضع و احوالش با
مؤرخین صد آفت این میوه مطبوع و کند

خطی

داشته اند چیک در محل که خداویشی
و مسائل بزرگ مثنی و شیه صد اکت کشتی
و نیمه خیز اندیشی پای و پای اش بنودند
خان مشارالیه در ان اوان از محبت بقدر علم
و عالمیان در درازا سلطه فروین حکمران بود
و این رزه همقدار که در بدو دولت حضرت
شکریار بمصاهرت او پیوسته انجی رشته
مظاہرت را کنه و فیه از وفای معانداری
فرو گذاشت نمود و فوق ~~المراتب~~ ^{المراتب} و ^{مقامات}
میو و **بهار** م چون خداوند زمین و آسمان
و خلق انس و جان را از وقوع نوابی نوح

خطی

مصایب بحر شیشه عباد و ترفیه روز معاد منظور
بنوده و بنیت و نفوس ضعیفه پی نوع بشر مصدق
خلق الانسان بسلوها اذ امته البحر منوعا و ادا
مه الشتر جزوعا محض اندک غنی که عین
دلت است و بجزوفی الحکمه دولتی که نفس کش
طغیان اشعار و عصاره ادب را روزگار خود سحر
از جادو و اعدال انحراف و از طریق صواب
الضراف بنماید خیا کج نفیر ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی یغیروا ما بانهم ابن مدعیان است
صادق و بر تائید از کرم کریم کای بغرق
ببین و صرق مداین و غرض دقایق و غیره

نق

امصار و قلب اعصار و ثمر روزگار غافلانرا
نقدی وزمانی از لطف عظیم بدست وزان
سلاطین معدلت فرین مضمون ارباب الدنیا
ملکمون و غیر قلوب معدلت سلوک مفاوید
الملك من یدی الله یقلبها کیف یشاء
نایدی و بعد از پیرون آمدن پسته غفلت از کوشش
لصیحت بنوشن صاحبان هوش پس از خیزش
نش از زلال مرحمت ایشان سرکش
و از احسان قدیم با شایسته نیت دست درازش
مؤده زندگان صافی ظیف باک طویش را از
مقوله مستدرجن فرا موشن نخواهد فرمود

ایغال چهره غامبی حال این سلسله کبریا
است که چون دروغ را فروغی و منفذ مشین
و سعادت حاسدین را با ممشاء شداد مهند
الی یوم الحساد نخواهد بود بعد از اندک
زمانی حقیقت مدعا و حجت این سلسله محض
بر رای مینا صبا و ضمیر سر فخر شویر مرحمت
تخمیر داری مملکت پیرا و ضح و هویدا کرد
مرحوم هم پشمارا پیش نهاد خواطر درامفاطر
عطوفت بسبب باد فرموده اشخاصی که بدار
می بودند بعد از انعام و احسان فراوان
مرخص بدار السلطیه صفهان و اینجا کار را

خطی

پس از تعیین مواجب و سوغات آن بلده بنویس
مثال کسب فرموده و از رجب المرجب کج
دوبست و بجهت الی شعبان و دویست و پست
یک بفرغ غبار و مشیم شکستی احوال اوقاف
مصرف و در انگاه بفرم شرفانی انجمن مطهر
دو المن با خواطری مشغوف عازم دارم خلافت
از مصدر خلافت بعزنی موفور و مسرتی غیر محض
مفتخر و مسرور و در ذی حجه احرام بین عام مرحب
با صفهان نموده در صفر المظفر کجبار و دویست
پست و یک احرام زیارت ثامن الاء
و ضامن الاء را در میان جان استوار بقیض

حضرت صاحبقران قابض بعد از دریافت انعامات
پیکران و سلاخ اقباب نشان مقصد شت
فیض زیارت مقدر نور معصوم معصوم مسموم
در یافت در غره شهر رجب بعزت و سلامت
روانه اصفهان و در انولایت الی صفر المظفر
یکبار و دویست و پست شش بفرغت و راجت
میود چون در انگاه اقباب ملک سلطنت جهانی
مهر سحر عظمت و شهر باری از مشرق دارم خلافت
و بساحت اصفهان پر نواشان و ساطع گردیده
از قدوم مبینت لزوم الصفر را رسک فرزند
چنان فرموده بعد از وفور محبت و ظهور مکرمت

هر یک ازین سلسله را بر حتمی نازده مرتبه اغ
و با انواع تقدیماتی نیاز فرمود و حاکم عم که
عبد الخیر خان را مواجب و مرسوم معین
علت شکستی و کبرستن مامور بنوقف سجا که
و بنی عثم حیدر علی خان را سجا کبری حضرت مانده
السلطه العقبه و ولی عهد دولت بته نامزد
ساخت و بنی عم اکبرم حسنعلی خان را سجد
انواع استطاب محمد علی میرزا را بر سر سفید
عزت و عظم صاحب اختیار و لایب ملا
و میرزا ابوالحسن خان را که بفرمانت سب این
بجایب راعه زاده و بنیت سب این بنی

خطی

یداد و بی مشتب است با بلخی کبری دولت انحر
مأمور و بعد از ظهور خدمات بدر بار پادشاه
ناجکت و ترک انجلی بزرگ و از زمره امری
ذوی الاقتدار گردید و برادر کهرم میرزا
اکبر بر بته و پایه ارجمند کلانتری مملکت فارس
و برادر دیگر میرزا علی رضا از جمله خواص محام
درگاه صاحبقران عالمیان مناص شرف
احضاص بهر سبب و برادر اصغر فرستاده
خان را مبعوض سرکردگی لشکران شرفان
مملکت فارس و بن اغارش گردانید و در
هر یک ازین سلسله را بطریق بی بواجب

در این سلسله

که از مصایب ما قدم خواموش بلکه زمان داشت

و وزارت را با تیره انداموش نمودند

مهر و کین بایدی دودر باش در سنین بایدی

یکی چشمه زندگی آب او یکی اثر و باج کرد

و این بنده هیچ نیز زنده را به بندگی نازده نهال

بوسنان خلاف عظمی و سر مجاهد ال جویا

سلطنت کبری نور حدقه کامرانی و کامکاری

و نور حدقه جهانبانی و جهان داری ابوالمضرو

ابوالفتح و الطغر محمد تقی شاه فرمان فرمای

موضوعه مملکت عراق و اشانات بخباری مقرر

و از بن مرتلت و مرتبت معانت مستتر

و اگر فضیای بلاغت نشان و کتاب صدق

و اگر فضیای بلاغت نشان و کتاب صدق

و اگر فضیای بلاغت نشان و کتاب صدق

کشت کلاه هم رز و فقر فلک کشت جنم بری

سجده زمین سود و در پست و پنجم سحر ربیع الاول

هین سال فرخنده ال محبت فال که بحکم از و با

و طالع از و ال بدرجات کمال و مرآت کمال

نموده در و دار السور و بر و جرد لغت شرف اند

بزم ام نظم و مجلس خند مونس را در با و منور

زبان محمدت حصان با برین کثودم احمد

خدای اسما را کا حشر بدرا انداز و با لم اس نخب

بنو و بسج روزم و س کل شکست هیچ سالم

و اگر فضیای بلاغت نشان و کتاب صدق

و اگر فضیای بلاغت نشان و کتاب صدق

و اگر فضیای بلاغت نشان و کتاب صدق

بنان و شعری طلیق اللسان و بلغای رشید
البکان سطرې از اخلاق حسنه و صفات مستحبه
و سطرې از حقایق ملکي صفات و حرفی از دلائل
و نکات احوالات حمیده سمائش نیکارند
عمده یکی از هزار داندکی از بسیاران شوند
بر اندام قیامت بنشیند و سرانگشت بخاندان
بکجه دانش خرد بردی اگر رسد خرد بفر
این دژه نادانرا چه توان و این علل کلبل را
و امکان که با وجود ذال نوران در رب دوا
بهت و سخن دانان انجمن علیت اش در مقام

ضمینی از خصالش براید و تذکار جمال و جلالش
زبان کث بد خلقش عظیم است و دوش کریم درین
غضب بغایت کظیم است و در حین مصاحبت
پنهانیت حلیم طرفه شرع را مطیع و مفاد و
مجالست با علماء و فضلاء را طالب و معاد
نماست او قانش بمطالع کتب مصروف و از
مباحثه علماء خاصه در علم تفسیر و حدیث معوف
مورحیت مدیل و محدثیت بلا عدیل طبعش
سبلم و سلیقه اش مستقیم از ارازل و او با
مترجم است و از ادابی و فلاسفه متفکر اخذ
قد دامن عصمتش از لوث معصیت منزّه و برتر

و دل الهام منرش از وسوسه شیطانی
پاک و معرطه طورش خالی از لجاج است و
طریقه اش بری از اوجاج در هنگام صحبت با
حضرت کمال محبت است و در محاوره با
در نهایت ملاطفت و ملائمت کتب معبره منظره
در مغازی و سیرش مایل به و تسبیح معقد و منوره
در علم و سیرش تصنیف چنانچه افضل الفضل
و اعلم العلماء حاوی الفروع و الاصول جامع
المعقول و المسقول بحر محیط فضل و دانش در
صدف حکمت و شش صاحب اخلاق حسن
مبرز ابو الحسن که از صفات مستحسن در سر و
صفت

علی با من مختص لطفی خواص و در کمال است و
سرکار حضرت ولی نعمت ملا بشی و انظام
امور دین و ملت را بشدت متدانی کتاب
درین باب تسلی داشته و عالم طبعی و الهی
و واقف بر امور طب کاهی ثانی مخبر کجیا
و دانا بر امور ریاضت کاشانی
بر رازی از حبیب دی مبرز از محدثین رازی
که اسحق جوایت فرشته طیت و نکته دان
پاکیزه طوینت طبعش لطرافت مایل است
و در کشتن لطیف بسیار قابل در اکثر علوم
خاصه طب و نجوم مهارتی تمام و در حضرت

خانی

رز در قریع استظار باشد از خطبه چندی
براید دین و در طرب امثال باشد سخن
نه فرمان او فرازد ماحی که نه انعام او فرستد
کی گوهر آن شاهوار باشد مانع حجاب
منو و کاری از حجب و انکار باشد کردی
که بر انکح مویک او بر عارض حوز اعدا
باشد نغی که بپلند مویک او در کوش
فلک کو سوار باشد در محو قمر آتش
مجلس را مکنون جلال و کبار باشد ای
عرق ابرو نهاری در کام صدق خوش
باشد لیکن چه بازار خجسته ری در د

خورد خوار باشد ایام پادشاه که ذات
از و غیب عار باشد روزی که ز اسوب
صفی چا صحرای فلک پر غبار باشد در
زلزله حمله سواران او تا وزین مفرار باشد
وز نوک سنان حجاب باشد اطراف هوا
لاله زار باشد بکای علم در سپهر حید باران
فی سحر باشد چون رایت منصور تو بچندین
منه که دره رزار باشد میدان سحر از غریب
اچن بر ولولت تبار باشد چون شعله زند نش
سنانت بیرون حجاب سزار باشد
چون سابه محنت کشیده کرد بر منظران سابه

سایه بار باشد چون لاله شمشک کشته گردد
نصرت بهار باشد در دست علی ذوالفقار بار
چون در چکر به دلان بچو شد کرر رسم و کرم
باشد ناخشم ^{نظم} بر عمر تپتی کا اعلام ترا بگذارد
در چشمه شراب ^{نظم} می نوشی که بر از جویها
باشد جزایت تو کوفتی که وارد کشتی
ظفر بود و نار باشد ^{نظم} اسحق ظفر و فتح کم نیاید
که مد فکر دگار باشد نادایه تقدیر آسمان را فرزند
جانذر کنار باشد ملک چه جهان پایدار باد
خود ملک چنین پایدار باشد خلاصه از بد و نیک
الی این زمان که چاره سال است از شفاق

حضرت ولی نعمت سعاد بلال نجم انافا در تراب
ویدرجات کجاست اغلب اوقات برزم آرام
حاضر و در تمامت بهار حتی نفس و سگار در
ظفر ما بشر مسافر غم این بود و مقصودم چنین که
مضمون از ایشان بنی میگو از ایشان از قیل و ذیل
و میان و بخوابی مالا بدرک کله لا تبرک کله خود را در
نهان جگرش در آورده بلکه از خیر از آن محروم
ولیکت چه توان که از قیل و ذیل آن در نیامد
چه گوئیم در اوصاف کمالیت او همچنان به
نکته که ^{نظم} میگویند نیست تا در این وان بعد از آن
بلا امر نیست جهان ملک مملکت بر آن ^{نظم} است

و شکوه با ساهی انبوه چمن گران کس ندان را که چو
محال اربعه صفهان است بجهت نظام ممکنین بر سر
و عراق مضرب خجام با اخلاصم رحمت این صفت
جمعا بعضی از احوال خود در دست چنین خاطر رسیده
که بر کیفیت ملوک با قدم از غیب و عجم و ترک و دژ
محضری غمی دارم و بقدر القوه از کسبت انار بر گزیده
حضرت افریده کار شده زاده عظیم التوفار بر جی خمار
تا بقاعده کلبه لغز الاستیاء با صدا و ماحی
اداب رصیده و اطوار مصیته و افعال پستی
و احوال سخته اش بر عالی روشن و بر جانی
و مبرهن کرد و بر رای صواب نمای ارباب بصیرت

خلف

و دانش و بر صمیمت بر اصحاب بصارت و پیش
که بترین موجودات و افرینش اند محقق و یقین
است که آنچه درین رساله برشته تحریر گشته
و بنظر اولایا بصار رسامیده و محض یقین است
چو با وجود عدم بصیرت و ایهام و شدت
که قاری و انحطاط در حالت غمی بجز در کشتن محتر
برشته تحریر گشته علاوه بر این درین اوان ملا
نشان که آسمان و قوع نواب و سنج
مصایب را باین فی نام و نشان صفت
حدوث زلزله پر و لوله شیر از است که
موسوع و نمونه از ان و آیه و آیه بد آیه ال از لوله

اساعه شبی و عظیم بوم و نهاده بل کل ضعه
 انما ارضعت و لضع کل ذات حمل حملها و ی
 الناس سکار و ماهم بکاری و لکن غدا الله
 سید محضری از ان بیان شرح ان بلیه و
 تفصیل الفصیه بجزیره ثوان جناب میرزا کوچه
 شیرازی که در جمیع فنون احدی را برو
 امتیازی نبوده چنانچه در طرز غزل ثانی سعدی
 و در طریق مضیده تالی انوری خط نسخ این
 مقله و باقوت و تعلیق روح را قوت
 خط درویش من سگسته اس مادر است خام
 و مفاد علیکم بحسن الخط در باره ان تمام

ع

بشق و اینست صدیق همزبانی خوش طبع و مهربان
 و مصاحبی نکته سیخ و سخندانست درین باب
 قطعات برشته نظم کشیده اقلی از قبل
 انرا بجهت توضیح کیفیت زلزله که اهل دلیلی است
 قلمی میرزا **اکو جاک شیرازی** در باب زلزله شیراز
 که این قصه خواند که باور کند که نادرده
 لصدیق محشر کند یکی داسا ندارم از شیر
 بدل کار که بچو شمیر شیر ز شیراز ان رشک
 کشته بساط نشا طسرا پسر در چه شیراز
 استخاک را شس قرا همه جای شای و
 عبس و نوا چه شیراز ان باغ منبش

زمان خزانش هبار بهشت. کرار لای چو
کفی لبشری. روان منی از دست خود کوئی
همی باستان کردن افراستی. که با آسمان
همسری داشتی نزد خویش همانرا ندید بفزون
بجز نمرنگونی شد سرگون. که برسی چه گویم
که این حال صیبت. بهی نه فزون از خست
که ماه و هسم زان هم سال بود. سیم
از شش سوال بود. مگر هفت سال انقضه
بود. بچاک اندر آمده کی زلزله جهان روز
محشرند از ولوله. زمین بسج دریا در آمد موج
جهان عرقه موج. مافوج فوج. پدر برده از با

مهر سپهر نامید از وفای پدر چه گوید
بمادر او بچی از و نام چون جضم بگریختی فراموش
کرده چلیش ندیم. ازین امر حادث وفای
قدیم. از افشهر و بازار و الوان و کاخ سجانه
دستی همسنگلخ. همان کاخ نور چشمند
که بود هانی بروی زمین. امیر احمد السبط
باک رسول حیراغ هدایت بابل وصول
بکی طاهر ابابیل دعا درو چرخ رایت
طاعت و دنا چنان اندر انطاق و خور که
سجاک که ماند آسمان تا کر که سجاک خور
و جان موج در بای نور. گز و نور نردان بد

در ظهور فرو بست از ابقه تریخ نقاب
 کھنچی که شد در کوف افاب در او بود چون
 نازنین بکری مبارک نهادی نگو گوهری
 هو ازین کو پیش داشت طاق فرو داد
 طاقش بود طاق و کر طاق منرخ برادر را
 که بد زبشت از فرخی عیش را چنان گفت
 برخاک دور سپهر که مهر از غبارش پیوست
 چهره که چشم اخر ضیا داشتی رخاکش
 فلک تو تیاخو آستی ز مسجد ز بار و میدان
 باغ اگر جوی از جغد سحر سراج ز بهر شان
 مرغ کو کو زند که کوبانی طاق تا او زند بیا
 ح

طاق کاد فرو د که در محلی کم ز کردون بنوکس
 ان طاقها چون به پند خراب کی امن بود و کجا
 کون کشتن خر که مهران عباسی است بر حالت
 کتران کی راغبان کلبه یک من کرونا
 من بود مذتک من چنان آسمان کوفش
 بر زمین که کوئی بنوده است انسر زمین من
 اکنون نشسته بران مل خاک پس پیش
 من ناله درد ناک جگر پار کاغم جگر خوارگان
 رخوان و زمان کشته اواره کان نمانده
 دفر و حواء کزین حالت نشاکم نامه کشته
 علم در سر کشتن من سر کشت من جامه در

بکریم بخود پاکه بر دیکری غم خود خورم با غم کثوری
کریمم بر نشا غم از دیده آب کی از سیل اباد
کرد و حسرت آب تو دجایی دیگر خند فردی گشته
روز گشته در خشم از دبی زلزله خاک پخت
چون آب بود رعد مه باد همچون در باران موج است
کافی شخص که با اوج است بحر فتنه زمین هوای فتنه
پوشیده بهر کوه خاک پس کوه که همچو کوه
وزوی همه بنوعی نافتان کاوه که او زمین کشیده
کوز و چون کاوشه دیده از پس کوه زمین منور
گردیده چه جور سنگ خورده لبیکه شکافت
پیکر خاک چون چرخه بروی افلاک هر جا که

هر جا که عمارتی و کاخیت و بران کده و سنگلا
ان باغ که چون خراشش بودی جاکت بدلت
بودی که کرد از حرکات آسمانی تریوم فراخ
زندگانی شد محض عشرت سلیمان مغوله دوجای
دیوان طاقی که بریران نشیند جز طاق سپهر
کس نمیند کمر زلزله را چنین اثر است آن
بتر محل پس خطر باست اما آن که ندانند زح
چون بر تو مه فاده بر راه خور چهره کل خان فر
همچون کل افتاب خورده و لکویخ است شهر
با این بلد است بیت معمور و خیابان رزه و قار
تا جایی در و ندل نمایند و همچنین مصیبت نوز دیده غمیده

و سرور سینه ماتم رسیده است که درین اوقات
برای جاودانی خرامیده و از عمر و زندگانی
بهره و نصیبی ندید

سینه کرفلا

از نجا و جور تو داد و نفاق پشه سحر از کینه ات فرا
مرا نس غمیداد شربی دادی که نایابم از مرگ
با و خواهد داد مرا بگوئس رسائی از نجا حرفی
که رفت ما بدم حرف عافت از باد نه شقی که کوه
بر هلاک من باعث نه مونی که کند بر قای من
امداد که نه فاصدی که ز مرغ سکنسته بال و لم
برو سلام با سرو بوستان مراد سرم فدا

نیم

سرم فدای باد صبحدم بر خیز تو و روح این
خراب اباد نشان کم شده من بجز غم و دور
سرخ یوسف زنده و ازاد بکوه کاه و انان
بار ساجد سبی رخس غم فرو دای و کوه
کن بنیاد چو دیده بر رخ صحنی من کفنی زرد
برار از زبان من فریاد بگو پدر ای نور دیده دای
پام که ای ثبات تو بر من جبات کرده جسم
دلم که بشد از ادراک دوری هلاک تو خود
بگو که هلاک تو چون کند ادراک تو خورده ضرب
مرک مرا برآمده جان تو کرده هنر اجل
من ز در هلاک اجل چه جامه جام نمید

چو درین هوس بخت میکنم کربان خاک پستی
 نمیکند ز کمرش نمیکند ز شتران هم از انجم فغانم
 از افلاک مروا بود که نو در زبر خاک با من
 سیاه پوشم و بر کمرم زانم خاک چرا تو جامه کردی
 سیاه از غم من چرا تو خاک کردی سبز زانم من
 ز دیده پدرای بوسف در بقا چرا بصر فانی برادر
 رفی درین فضا تو را میت حسرتی که مراست
 اگر چه بادل از جهان رفی مراست غم که ندیدم کن
 حجم فراق مرا چه غم که سویی روضه خندان
 ز زمین نو من از عمری لصب شدم سفر تو کردی
 من در جهان غیب شدم اگر مخفی دم ذوالعروا

قوه در سلبه و سکنم خود داری و در منع و در جویم
 سهل کاری نمودند خصوصاً کلکشن قوت و
 مروت و شمع انجمن مردی و شایسته سلاله
 نجابت و اصالت میخانه اندان بزرگی و جلالت
 امر الامراء العظام نظام الشوکه و الاحشام جهان
 جهان و جان جهان نور محمد خان که دلش خزینه
 محرومه را محترمت و از شمس کالات صوری
 و معنوی و واضح و روشن خبر تم در کمال
 کین جمال فسریده در شیری ای صاحب و قاصد
 و نمکنت و در رسوم سپا داری را شش منین
 و اقوالش پسندیده و شیرین افغانش خوشنماید

والتسعين مائتين طريقة واثني عشر مائتين مع هذا
ولو علم اليقين في ثقل راسه من لقم ما غرت
من خط كابت رجاء اسق است و اميد صادق
که چای صداقت انماي ليس على الاعمى صرح
جسم ارفعاب بن نخب پوشند و اگر چه ارمش
بفذر امکان در صلاش کوشند الغد عمنذ کرام
الناس مقبول کفار و در ذکر محضری از و فای
اوضاع و احوال ملوک پسندیده هم هم که بر
طیقه مفسر باشند و ذکر طبقات این است
بعد ازین نیز بیت محمد و محمد بن ابان نصرت و فقر
و زمان سلطنت ایشان چهار هزار و صد و هشتاد

و دو سال و یوازده ماه حکم خانی اکبر جهانیاں
مقرر بود **طیقه اول** ایشان از اسپدان خواستد باز
تن اندودت سلطنت و زمان حکم رانی و ایان
ایشان دو هزار و چهار صد و نود و نه سال
طیقه دوم خنشین که لوائی کشود بر سر اکل کلو
مرث بود کبومرث را بعضی از مورقین نواد
سام ابن نوح و برخی زاده یافتن بن نوح مبد
اشم هم و لقبش کبومرث و بلیغ سیرانی
معنی ان لفظ رنده کوماست در شبکا می که
عمرش قریب هزار و ایام سلطنتش کچل
سال کشید امور سلطنت و رتی و قش مرام

سپاهی و رعیت بهوشنگ بن سباک که پسر
او بود و پدرش سباک در ایام دولت پدر
عقاربیت کشیده بود و اکتفاست و خود بکوشه
غریب بعبادت خالق پیشت پرواخت و جمعی از
مجنوس برانند که الواسر عبارت از دست
و لقب بکشت است چو در زمان او بجز کل و گاه
چیزی نبود که مملکت کرد و فوجی از ازبکستان
پادشاه معدلت انار را بزرگ ترین اولاد
او م نوشته اند ذکر سلطنت بهوشنگ بن
سباک **بن کیومرث** در نسب او آمد بخانه
اختلف بسیار نموده اند بروایت اصح که ذکر

بن

اصح است پسر سباک کیومرث است از
ظهور معدلت و وفور داد و نصفت و دفع جور و
در رفع لواهی عدل و انصاف او را بهشت داد
لطف دادند چنانچه این طایفه باین لقب ملقب اند
و بعضی بهوشنگ را ابران خوانند اثنی سلطانی
عاقل و جهان بینی کامل بوده هرات نصایحی که
بفرزند ارجمند خود طمورث در حسن تقویض اتم غیر
سلطنت و تدبیر در امور سپاهی و رعیت که در
کتاب مورخین تفصیل آن ثبت و صاحب روضه
الصفاح محضری از انرا در مجلده خود ضبط نموده بر
منتخبای کیهنت او دلایست واضح و بر کمال

فطانت بر بابت لایح و بچین کنانت مستی بجا و
خرد که در حکمت علمی تحریر رفته از تالیفات اوست بعد
انقضای مدت سلطنت کا ذکر منصب شاهی و
پرستی رعیت و سپاهی را بکف کفایت حسن
در ایت و دلدار شد خود ظهورش گذاشته خود در
غاری پنهان و متواری و تضرع و زاری بعباد
حضرت باری قیام و اقدام نموده آخر الامر
وراثت او حسم بعد از معارفیت بعالم
جا و بدار خال فرمود مدت سلطنتش چهل سال
و از رضای اوست که پرماد شاه مستی حرام
چه اوقات ملک است و زنت باشد که که

بی

که کعبان محتاج کسی باشد که او را نگاه دارد و
از دست سحی دنیا در چهار جز است بنوایی در
شخصیت پاری در غربت فرض در عین قلت باز
ماندن از رفی در رصت **ذکر سلطنت ظهورش**
این سبک در کتب موثقین لقب او را دیونید و دیوا
و دیویش نیستش بلقب دیوا و ند این است که او
سلطانی که آلات حرب و ادوات طعن و ضرب
اخراج نمود او بود چه دیوا در لغت فرس معنی سگ
و و ند معنی صاحب و سبب لغتش به دیونید که چون
در آلمان از قرار تحریر مورخان شیطانی در
مردمان مری میشدند که شدت طبعان و کثرت

عصیان و اذیت ایشان به پی نوح ایشان و قتل
جد و پدران سلطان عالمیان و ابراهیم غفاریت
سلطه داده اکثری از ایشان را به پی نوح ایشان
مجدس و مغلول نموده بر چند این فخره بحسب
عقل بسیار حقیق و این داستان در نظر
اهل بصیرت بحیف و رواتش با خراف ضعیف
لیکن چون بعضی از مورخین ابراد نموده اند بجا
فاصله خیال فائز این بنده خاکسار و مؤلف همقد
چنین میرشد که چون هوشنگ با فرزندک
جمعی از انبیاء و فوجی از حکما شمرده اند
و حکمت علی در نزد جهانیان مشهور و جا مشهور

درین مختصر از احوال ان پادشاه بگو سیر
سابقا مرسوم شد این جم بمصداف الولد تبار
بحکمت علی که فی الحقیقه باعث تکمیل ایشان و
موجب مرتبت او بر سایر جوانان با علی درجه
رسیده و جنبه ملکوتی را بر او ایستانی که بحسب
واقع شایسته اند گزیده پس مراد از شایسته
مراتب نفسانیه باشد کمالا یعنی علی مرتبه دوم
سلم مدت سلطتش بی سال بعد از ارتحال ام
ملک بحسب شد که و بی بود اشغال بافت ذکر مملکت
چنین این لفظ مرکب از اسم و لقب است و چون جم
ان نهادن است و شایسته معنی ضنود افتاب عالم

در بدایت حال در کمال عدل و انصاف و نهایت
داد و انصاف و در اواسط حال دولت و سبزه
آنکه حب الاسد عای او خالی نمیشد
سید سال مرگ و هرم و مرض را از امانی مملکت
او بر گرفت بمضون ان الائن بطنی ان راه
استغنی سوتی و قهر و عزوری مسکانه بر سر
ادعای الوهیت نمود و نایب ظلم و انصاف را
سجده ماضی گذاشته دایما مشرب و حمز
که در دولت او بهر سببه مغول بودی و
ماحان مطربان که در سلطنت او حکمت فیاض
حکیم ظهور یافته بود استماع نمودی و بر مظلومین

در بدایت

و مظلومین و رعایا که و ذی بعد حضرت رب العالمین
بخود بی احرا لامر مقم حقی صخاک بی پاک را که
بعضی خواهی زاده او نوشته و بر خجی
از او ذکر و سبک این کبوتر دانه
اند بخیر یک شد ادعای که علم صخاک بود بر او
مسلط ساخته بخریب بناد سلطنتش پرداخت
جسید بعد از مقابله و مقابله ناب مقاومت
بناورده بناچار فرار برقرار اختیار نمود
یکصد سال در اطراف و کناف مملکت گریزان
تا اخر الامر بفریب فشان پادشاه با اقتدار
دو نیم نمودند لشام اهل عالم و جمهور بنی آدم با صف

اربعه که عبارت از علما و فضلا و سبای و امرا
 و اهل سوق و حرفت و ارباب حرفت و عیون
 از محترفات اوست و نیای کریمه و یقین
 سوار و طرفی از محدثات ان حسرت و نامجو
 و مدت سلطنت ان پادشاه اختلاف بسیار
 روایت اخبار نموده اند بطرف واضح نیست
 که مدت هفصد سال امتداد دولت ان حسرت
 بهمال بود ذکر **سلطنت ششاک نازیب**
 ششاک معرب ده اک و معنی اک و لغت قرآن
 عجیب است چون ده عجیب مکرر او موجود بوده
 اک طبق کشت و محبوب عشره عبارت از عیون

منتهی

منظر و قصر فامت و و نور کحت و قوت و جواهر
 کثرت اکل و افراط و پلیدی زبان و تخیل در
 امور و بدولی و بلاهت و بیورایش بر کوبند
 چه پور در لغت فرس عدد ده هزار است چون
 پوسنه صاحب ده هزار بود و لعلی و زرا
 طفت کردید بعضی از روایات ثقات او را بهر
 عنوان عرب که از جمله سلاطین حمیر و مشیر و زرا
 جمید و شبیه و نظیر است میداند و گروهی از
 مورخین او را پسر فرس ابن طهورت میخوانند
 الاصل اصح در بدایت عمر بعلم علم سحر شغال
 داشت و بعد از اطلاق پدرش عنوان در صد

مغضبات برآمده ممنوع کردند با اغواهی اسناد
پدر صافی ضمیر بگو اعتقاد را بقتل رسانید خلاص
پس از اسبیلای بر جبهه دست تقدی بر پا
افلیم و زبان بقتل و سفک دماء عالی و ادانی
در از نموده بعد از القضاء مقصد سال سلطنت
سجده علی که در منکین او پیدا و اطباق سکین را
برهی که معتبر سر آدمی عجب بود مد او گفته بودند
شدت ظلم لا محقق بر سابق افزود و در مثل
بگذر و با احدی نمود و پس از گذشتن
دو بیت سال دیگر سلطنت و شدت
مرض او نظر سخاوتی که دیده و مجنون و معتبرین

نعمت

بغیر او را بر اسبیلای فریدون ابراد کرده بودند
نامی تبت را بر طبع و قمع فریدون کجاست و دقیقه
خود را از خجوی او فرو گذاشت ثقیان و بقولی
اینین پدر فریدون را بقتل رسانید و مراکت
مادر فریدون از فضیلات قادر چون در ضد
محافظت طفل خود بر آمده از شران شفاک ریمک
او را مصون داشت احرا لام بعد از آنکه ظلم
با علی مرتبه رسیده حور و ستم او با فضی الغایه نگاه
گاو و نام اصغری انشکر باری خالی و ادکت
بر دفع الظالم سکر کاشته چرم پاره که
انکزان در حبس کار بر میزدند از ابر سره جوب

کرده بحی عام و کردی زیاده از قسم او بام
بگرد او حسیع آمده و فرید و نزا در مملکت ری
بدانموده بر خود سلطان و در حد و دریای عالم
بد کرده و ار را گرفتار و در کوه و دماوند او را مقید و
نیز با حد مدت سلطنت او در جهان و علم
او با جهانیان هزار سال است **و ذکر سلطنت**
فریدون در سینه او آمد اخبار را اختلاف
بیار است بر و این صاحب مروج الذهب
و روضه ^{لغات} فریدون بدون چند و چون
پسر پنهان بن جمشید و برخی او را امیر پسر
نوشته اند بر اسنادی بر ضحاک شریف

سلطنت نشد و مکر بر عادت رعایا طلبه سیاهی
و لشکر بر میان بست و در حال استعداد
بدان قوم عادی پرداخت و کثرت ایشان
را از روی عالم بر انداخت پس از آن نریمان را
بسمت ترکستان و گاده را اسپه سالار لشکر
جزار موده با درفش گویان بروم و بمیدان
روان ساخت و بعد از چست سال از انقضای آن
سلطنت ابات و لایب اصفهان و عراق را
بگاده مرحمت نمود و در بدایت دولت ضحاک را
بجای نیکاح خود کشیده دو پسر که عبارت از سلم
و نور گفت ایشان پسران نام مذکور است



هر ساند و ابرج بتر از ابران و خن که ازین
یکی از عظمای مملکت فارس بود پس از خدی
بعرصه وجود قدم نهاد و فریدون بعد از استیلا
بر فغانت مسکون ممالک محروسه را با ولاد
نماده خود منقسم مملکت لوزان بنور و روم و هند
را بسلیم غایت نمود و بجهت ظهور عقل و کجاست
و وفور حسن و تدبیر و فراست و اتفاق جمهور سپاهی
و رحمت مملکت ابران را که نهر جهان و فو
روضه جهان و شکارگاه سلاطین کیانست با
ولایت عهد خود با ابرج مرحمت فرمود و بر آن
منز حدیسه بعلت خیانت ذاتی که ازین

خود خنک پاک مبراث داشتند در اندیشه
دفع برادر کهن خود کوسیده همت بقتل و قمع
او گماشتند نور بالسکری فرزون از پنج و مور
دراز را با سجان سلیم طغی کشته با سپاهی فراوان
و کروی بی پایان روی بفریدون نهادند
و پادشاه بخواه سپاه نصرت پناه را بمباد
ایشان مامور ابرج را عرق عصیت کربل
سفقت برادری بران داشت که بدات نشد
از در صلح برآمده برادرانرا ملاقات و سخنان بشنید
و اضایح سنجیده ایشانرا ازین امر منع نمود
و آرد و محض ملاقات ان بخردان از ملاقات

خداوند ارضین و سموات بندیشده بقطع
جانش پرداخت بعد از وقوع این و اسیبه
کبری و سنج این واقعه عظمی فریدون بنوش
بدنامی و وقاحت و نوحه سرزنش و قبا
ظاهر محال بد افتد ان جهال پرداخت و
و برتبت منوچهر این ایرج نمایی همت مقصود
ساحت ناندک زمانی که نیال بر و منکس
در ریاض سلطنت بالا گرفتند و سر و قاف
اقبالش در جو پارسه باری بر تبه عهد
رسیده منوچهر را بنحو تنوایی پدر بالکری
قرون از رخ و مور بمقتله سلم و نور نامزد

و نامور فرمود اگر چه کیفیت معارضه و مجادله منوچهر
ما اتمام را بعضی از مورخین بعد از فوت فریدون
نزدین و بین نموده اند و لیکن آنچه این فقیر خیر را
اغفاد و از احوال جمعی که فی الحقیقه بر قول ایشان
اغفاد است اظهار چنین بنماید که در حیات فریدون
منوچهر سلم و نور را در نواحی خراسان متجاوز
قارن این کاوه امیر بقتل رسانید و بخت بد
معاودت نمود و بعد از پالضد سال سلطنت
فریدون مملکت را منوچهر سپرده در گذشت
لغش مؤبد است **ذکر سلطنت منوچهر بن ایرج بن**
در زمان فریدون بخت سلطنت ممکن و بعد از

قتل سلم و نورلوی عدل و داد بر مفارق خاص
و عوام برافراشت و سام بن نریمان را منصب
سپه داری گماشت و بعد از خدمات شایان
و فتوحات نمایان حکومت ولایت کابل و سنجان
را با و مقوض داشت زال بن سام در دود
منوچهر از کتم عدم بعرضه وجود قدم نهاده
مدتی چند حسب الاسد عابی سام زاهدی
سمرغ نام بزرگ او قیام نمود بعد از آنکه از سن
سی و سه ساله رشد رسید و این خبر مسموع
رای عالم ارای منوچهری گردید سام وزل
بدر با تم فرحمت مدار طلبد و زال را بمعارج علمی

و مدارج قصوی رسانید و رودابه نام دختر
مهرای کابل که از جانب سام در آنکام بگنج
کابل اشغال داشت حسب الامر با پدر
پهل بجایه برآمد پس از انقضای چندی از زمان
سلطت افراسیاب که از اخلاص و نور بن فریدون
بود با سپاهی از خدافزون و کمره و بی از اندک
و هم پرون بچون خواهی سلم و نور از نور
روی بابران نمودند و بعد از مقابله فستین و ثلث
فریقین حریفی عظیم اتفاق افتاد منوچهر بن
حصین بابل و مانند آن شخص حسته افراسیاب
بجاصره قلعه پرداخت و پس از زمانی دراز که

که از فتح قلعه باس کلی بهر سائده صلح را
اغارت نهاد و آخر الامر حکم الصلح خبر رفت از بعض
برین فریقین چنین شد که ارش از قلعه دما
و ندیری اندازد و هر جا که مورد سحر باشد
ارشی کرد و از طرف خدو زان و انبیر فسخم
پادشاه ایران باشد بعد از مصالحه و
انداختن بزرگترین مورخین بزرگوار چون بزر
اگر عقل سلیم و فقه مبتم از قبول ان مستماع کلی
دارد اما چون در کتب معبره اصحاب خبر و آبا
سیر مظهر بود لا بد این هره را اندک و نمود خلاصه
بعد از خود افراسیاب بزرگن منوچهر بولا

ری معاودت و امر با حضار سران سپاه و
رعیت نمود جمعی مالا کلام را با رعام داده اول با
بجید ملک غلام کشود و خطبه که تفصیل ان در کتب
مورخین مذکور است بیان نمود و در ارکان
عدل و انصاف و تحریک پیمان جو و انصاف
مبالغه فرمود چون یکصد و بیست سال سلطنت
ان پادشاه با معدلت گذشت و لدا رحمت
نود و را بر تخت نشاند و خود سخته را بر تخت
و کفن با بر رخ کزیده بعالم جاوید رفت بعض
فرز است **ذکر سلطنت نودین منوچهر**
بعد از ندر و الا کهر کا پیغی از عمده امور رست

و ان نظام مهابت و کثورت و تفریق از ضرورت
از سر چنانچه ادا ب اباي کرام و اجداد عظام
او بود توانستی بر آمد پس از استنبار و
اشعار این مقدمه پشتک پدر افراسیاب
حرکت دلاد و افتاد خود کرده و افراسیاب
حب الامر پدر الامر پدر چهار صد هزار سوار
و پیاده مهتیا و آماده نمود روی بایران نهاده
در ولایت مازندران حسن بی عظیم روی نمود
و قباد بن کاوه بدست ترکان کشته شد و نام
نریمان نیز از ضعف طالع و او بارشاه ایران
از عالم قیامت بایستی شتافته و زال نیز توانست

بعد

بعیده رفته و در معرکه نودر حاضر نبود و بجم
و طغر بجم علم سپاه ترکان و زبیدن گرفت
نودر با جمعی از اعیان لشکر و سبکدوشان
پادشاه ظالم بقتل آن شاهزاده امر نمود و دست
سلطنتش و نقبش ازاده و کم بجفت ذکر
سلطنت **فرهاد** **آن** از احقاد نودر بن فرید و دست
بعد از قتل نودر در مملکت ایران سرکشت
زرنشسته صاحب تاج و افسر گردید و بتنا
ظلم و ستم و ساسن تقدی و جور را بر اهل
عالم مشید و محکم گردانید و ایران
بالمره و ایران و از شدت طغیان اغریث

برادر خود را که در مازندان حکمران بود بجزیم
اطلاق چند نفر از بندهای ایران بیدار کرد
از هم جدا کرد پس از مدت دوازده
سال او بفرموده زال عثمان مملکت در هم ریز
دارا آب بن طهماسب را که از اخفا و فریب
چهره بر سلطنت ممکن و خدش را از دل
و جان متقن حب الاستغای زال بد
آمد و اهلان سپاهی وافر و استغالی
شکار روی با صحرای آورده افراسیاب
تباکی سیره را مهابت و مدت هفت ماه
در ولایت فارس مجادله و مقاتله مشغول

بودند و آخر الامر شاه ترکان منهدم کردند
مجال توقف را بر خود مجال و در هیچ منزل
لبث و مکث ننموده روی بدار الملک نمود
ذکر سلطنت دارا بن طهماسب او را دوازده و بنر گویند
چنانچه حکم الوالقاسم فرموده رشتم فرزند
فرخ دواست که شایسته تخت و تاج گویا
بعد از فرار اسیاب عطفوت دارا بنفر
اهل ایران بر توکلن و چشم جهان بسلطنت
بامعدلت او روشن و او نیز مهابت
رعا و الثقات سپاهی و امرا فرو گذاشت
فرمود و مدت هفت سال تاج و خراج

بر رعیت بخشود و ولایتی که از صدمت عبور
و ترویش گریزد و یک دور از خلبه لای
مخجور و قاعا صفت فاشه از زمین است آن
پادشاه با معدلت معمور و آبادان کرد
و پس از بی سال از انقضای مد سلطنت
مملکت را بکرشاف برادرزاده خود
منوچهر عالم جاوید حشر آمد **ذکر سلطنت**
چنانچه سابقا ذکر رفت برادرزاده و آ
و مادرش دخترزاده ابن یمن بن یعقوب
علیه السلام بعد از تقلد امر خطیر سلطنت
مهر بر خنجر ماندنی و عدالت ممکن گردید

عنه

مدت بیست سال که آباء مدلت انبوه عیان و لا
نور اغبال و جمهر سپاه بر بود کی حال بسر بردند
و مملکت ایران ایران از عبادت زمان در مملکت
بود و بعد مضمون کل من علیها فان عالم باقی خرد
گردیده دولت پند ادیان بسلاطین معدلت
کیان مفضل شد **کفایت** ذکر طبقه دوم از ملوک
عجم و پادشاهان معدلت ششم که اینرا کیان خوانند
ابن ده تن و مدت سلطنت استخر و ان شصت
چهار سال است **ذکر سلطنت** قباد اسم ان
پادشاه با عد و داد است و کی بلغت عاقل
و جبار را گویند و از اسباط نووز بن مهر

فرزنده چهارست این فقره بلا خلاف
و این مرحله خالی از خلافت است که
سلاطین عجم از کیومرث که نخستین ملوک عالم
عموماً و این طبقه خصوصاً بودالی برز و جردین
سفره دار که آخرین ایشان و سلطنت ایشان
از تقدیرات خداوند زمین و آسمان که جز
امضای حتم و بران پادشاه و سحابه حتم کرد
یکی از یک سلسله و حکمی از یک طبقه اند و اگر
در ایام در ایام دولت هر کدام از قبل از ایشان
و اسکندر از یونان و روم و یونان و روم
آورده اند ایشان نیز از اولاد و احاد سلاطین
محمد

عجم بوده اند چنانچه افراسیاب سب او مسطور و
سب اسکندر نیز در محل خود مذکور خواهد آمد و
تبعین طبقات اربعه بقیت فی الحکمه فصلی است
که فیمابین هر یک بقای افتاد خلاصه رسم
دوران برورده و وقت ان پادشاه باند
و حاکمات و استان محاربه اول رسم مافرا
و سپاه نرگان در همان شهر و بعلاده
و کتب در آنست و اقوال مذکور و تعیین
فراخ از محررات اوست و تشخیص منازل از
مبدعات ان حسن و نامجودت سلطنتش
بیت سال است و در نه کام ترغ کیا و س

پسر خود را بسلطنت وضع نمود **ذکر سلطنت کیکاوس**
بن کیکاوس کی خواجه مذکور شد بلیغ بهلو چندی
 و عادل را نامند و کاوس بلیغ فرسید
 و حکم را خواند بعضی او را فرود و برخی او را
 معاصر سلمان بن علی بنی و علیهم السلام دانسته
 و زمره از مورخین او را فرعون نوشته اند
 العلم و عند الله کیفیت احوال او و پسرش
 مهرش و فرار او و یزدان و مصاهرش
 و پیران و قتل او بدست کرسبوز بیعایت
 حامدان در کتب و نواریج بدون چند و چون
 مشون مدت سلطنتش بکشد و سجاه سالست

بعد از او رودن کبک بجز ورا از نوران ایران و
 بهمن در اردشیر که فضل ان در صفحه هجرت
 طویل است گوشت عزت کرد و کج قیامت
 بر کج سلطنت پسندید **ذکر سلطنت کیکاوس**
ابن کیکاوس مادرش فرخنده و دخترش
 پادشاه تورانت که بعد از قتل پدرش
 بدستباری کبک و در با شافق مادرش ایران آمد
 در حجر نیش بد بیکاروس پرورش یافته از لطف
 و اعطاف ان پادشاه با عتوشان محمود
 اقران دوارت شنگاه کیان گشت در باب
 سلطنت فامین او و شمش فربرز که پسر صلیبی

کنیکاوس است مناظر بارش اخرا لام فرارین
یافت که هر یک از طرفین که بهمن دزار دین
فتح نماید سلطنت را در خود و سزاوار باشد
هر چه از فتح بهمن دزار بوس کشته کهنه و بربر
سلطنت ایران بوس نمود مدت سلطنتش
یکصد سال است در زمان سلطنت و ایام حکومت
همت بر انقام افراسیاب نمود بعد در حدود
اذربایجان در کنار دریاچه ارومیه بدست
هوم عادیغ بدو بیغ اشبار خرمین عمرش هشتاد
و لهراسب را و بی عهد ساجد و غار غول متواری
و نوشته آخرت اندوخت و لغت او مبارک

حج

بپاشت **ذکر سلطنت کور** او پنهان برادر کیکاوس است
کهنه و در اخر عمر گذشتن از امر خیر سلطنت
کردن کهنه غولت بجای رای زال زر و بعضی
از رؤسای لشکر او را و بعد ساجد بربر
سلطنتش نشاند و زمره از مورخان گفته اند
که لهراسب از جم حضرت سلمان علیه السلام
اصطخر را که دار الملک سلاطین کیانت گذشته
بج زفت و اسجارا دار الملک ساخت و بسبب
نقش بخت مدت حکمرانی و سلطنتش یکصد
سال تعیین مراد اصحاب دیوانه و مجروح
و شخص ارباب قلم را از مشرف و مستوفی

واضع و مبدع است و در اخر عمر و کبر سن
جمع می ساخت در حضور ارکان دولت و این
حضرت فرزنده و پسند خویش کشتاسب را
و بعد و قائم مقام خود کرد ایند و رقی و شوق
امور سلطنت را بکفایت او گذاشته
خود در گوشه غلت بهبادت قادر بخت
اقدام نمود پس آن در زمان سلطنت پسرش
کشتاسب و آمدن جلاله پادشاه توران
با بران و کهریب دارالملک ایشان که گشت
دگر سلطنتش برین که القش هر بد و هر مند است
و بلغت فرس هر بد حاکم شجانه و خادم تشکله

سجده

کویند چه بد معنی حاکم و خادم و هر معنی ناز است
نخارش مکانیاب و مراسلات بعبادت
خوب از مخدرات اوست و تویج دین مجوس
و کیشش پرسی و پروی زردشت از صدقات
استخر و نامجو مدت سلطنت و ایام حکمرانی و دود
یکصد و بیست سال است در زمان سلطنت با
ارجاسب پادشاه دیبجاه توران منازعات
و محاربات کرده از الامر پاری پسرش نهنگ
برو غالب گشته و زمین و زرا که دارالملک از
جاسب و از سهرابی معظّم ترکستان بود
خراب و ویران ساخت و در اکثر ولایات

ایران ایران و ترکستان و هندوستان
در دم معابد و انشکد مانیا نهاد و کتا نیند
و پازند که زمانه قدر حاجتی است یا هر و مجوسان
علامتی طاهر و زردشت در زمان پادشاه
نوشت من کتاب مسمی نریند و شرح ال ستم
بپازند است و بد اسفند یار را بنز ابلستان
با حضار رستم دستان فرستاده که اورا دست
بسته بدر بار سطر بار می خرسازد و درین آب
فما بین رستم و اسفند یار مناظرات و مناظر
رفته بعد یک چوبه تیر رستم از صلیبه بصر عاری
و در زندان کور محفی و متواری گشت سب از و غوغ

سجده

این ماسخه و صد و را این قضیه سوکار کشند و
دست از امر خطر سست باز داشتند همین
این اسفند یار را که در ازمان بزرگ تمت
و بسیار دون و اندک سال میگذرد ولی عهدنا
و خود در معبدی لعبادت خالق الکر قیام نمود
ذکر همین ابن یحیی مشهور بدر از دست و وجه
شعبه در از دست انت که چون دست تصرف
ان پادشاه و سچاه بر اقالیم سب در از بود
با بن لقب ملقب گشت و بهمن بلغت بونیانی
پاک بیت را نامند و اردشیر بن فرخنده
و وجه شمشیر بن اسم را دو قسم نوشته و بد

طریق نکاشته اند یکی آنکه در چین خبر دادن
ولادت با سعادت المولود مسعود با سفید بار
خادمی را دید که طرفی در دوش از او پرسید
که چه داری جواب داد که ارده و شیرین
سبب همین باین اسم موسوم گشت و بگری آن
لفظ ارد یعنی غضب است بنابراین او را ارد
گفت یعنی شیر غضبناک شصت باری بود عادل
و متواضع و پادشاهی و محتاج داد پجاره کان
دادی و پیوسته بر جراحت مظلومان مرحم
نهادی و از بدایت سلطنت بجای همه
بر مقام از رسم و آستان و تخریب بنیان

نمود

مقصود کرده اند از اتفاق در آن مقام رسم
ز ابلی بند و بر شاه کابل و شقای بر شقای عالم
فانی را بدور کرده با سپاهی نامعد و غیر خود
مرحله اخذ و پیچوده فرامرز رسم مقبول
و با زندام انولایت مشغول و بعد از آن قصد
پست مال سلطت ریاست مملکت را بدختر خود
بهایی که بدار اب از همین عالم بود مرجوع و سا
سان ولد اکبر خود را که طبقه چهارمین ملک عجم
از نسل افشاران بود بنکوشیم اند از سلطنت
ممنوع داشت و عالم فانی را گذاشت **دکتر**
پارس بعد از فوت پدر بر سر سلطنت

نشست و پس از آن قضاء مدت هشت ماه بود
محمول که از بهمن بود بوجو آمد وصیت پدر
شوش حنیع پادشاهی و فرماندهی بمقا و الملک
عقیم پسر رضع را بخانی در صندوبی کرده بداد
انداخت و بعد از سی و دو سال سلطنت که در
سعادتمندی و بر شاد و معروف و فرزندان
بسیار است بنی الامام موصوف کرد بدین
رسانست سپاهی و رعیت را با و سپرد **ذکر**
سلطنت دلد ^{بنیامی} بعد از انداختن مادرش
انشاء الله زاده را در اب دریا شخصی کارز
آور از اب دریا آورده و را سیام نهاد و

و بقدر قوه در مرتب در عایت لوگو شده او
بنقضای منب و اسعدا و حب از شغل حنیس
و قاری خسته شده ملازم را اختیار و در سپاه
مادر خود در یکار و کارزار بود بعد از شش ماه
و پشاد و شاد و منصب از حید سلطنت
لحا ذکر فی السابق رسید در خدایان احوال
هوای ملک روم و سودای سلطنت آن مجز
و بوم بهر ساند با فیلقوس سلطان مملکت
معارض بسیار و محاربات بسیار روی داد
آخر الامر بمصاله انجامیده و خرقه فیلقوس را
بجای نجات خود کشید و چنین مغر گشت که

که هر ساله هزار سینه طلا که هر سینه چهل مثقال
 باشد بر بسم خراج مقبره ارسال خدمت آن
 پادشاه صاحب بناج دارد بعد از موافقت
 بعزت عفویت دیان تازه کل بوستان
 سلطنت با وجود حمل با سکنه را و را بدار ^{الملک}
 بدر فرستاد و مقبره از خوف شهادت و شوش
 طعن و شاعت انقلب را محقق دشت و
 از چهار ده سال سلطنت مملکت را بداد
 ولد خود که از کثرت محبت با بسم خود موسوم
 کرده بود بار گذاشت و خود در گذشت
 و در سلطنت داران **بن** را و را و را را با

اصغر نامند بعد از فوت پدر لوای سلطنت
 برافراشت و بنای خشت و نعلی با مالی
 اعیان ایران گذاشت و چون در دولت
 پادشاه با جاه و فر سلطنت مملکت یونان و
 روم بعد از اشغال فیلوئس مشغول با سکنه
 گردیده از دادن خراج معنادار و مشاع نمود
 و با المال کار و بغداد رسید و امر بنزع
 اسباب و دو و دو محاربه بخت با لشکری
 فیما بین مذ و سلطان با دو شوکت و سکوه و قو
 بافت اخر الامر بضر بنوع دو نفر از امرای
 خواص خویش که از اهل همدان بودند مجروح

و در پیش و در حجر عطف اسکندر معدلت کش
 از عالم فانی میرای حقایق شتافت مدت
 مدت سلطنت و ایام دولتش چهارده سال بود
ذکر سلطنت سکندر آن پادشاه معدلت کش
 بدو الفتن بنین اصغر و فیلیوس مشهور است
 و او را اخنדר و شس نیز گویند اسکندر بن
 از بن نامند که عهده دمان مادر او را که
 متانت بنامیده بود حکمای یونان که وجه
 زمان خود بودند بیکر بلغت بنان اسکندر
 روس است مد او کردند و اخنדר و شس از پیش
 خوانند که بسیار حکیم دوست بود چه اخنדר و شس

بعضی فیلیوف و فیلیوف محقق فیلسوف است
 و در لغت بنان محب را نامند و سوفاطیم را گویند
 و انیستیل ملا خلاف در کتب متورخین مخطوط
 و بدون اختلاف در سیر معبرین مشهور است
 که اسکندر رومی اصغر غیر از اسکندر ذو
 القرنین اکبر است که کیفیت احوال او در قرآن
 مذکور و یکی از آثار او ستی با جوج است
 که در جهان مشهور ذو القرنین اکبر از انبیا
 و مسقط الرأس او از بلاد قزقک و بعضی
 او را هرمس الهرامه که ادریس باشد
 گفته اند و ذو القرنین اصغر از اهل روم و سلسله

نبش معلوم و عقب باین لقب ازین که بقول
 برخی دو قرن که عبارت از شصت سال باشد
 سلطنت نمود جمعی را اعتقاد چنین است که او
 دو برآمدگی بر سر و بدین سبب باین لقب معروف
 در نسب او اختلاف بسیار و احوال ایشانرا
 طایفه او را پسر داراب اکبر که برادر داراب
 اصغر باشد میدانند از دهر قلیقوس و جمعی
 او را پسر پادشاه اسکندر به که مسمی به باز
 هست از دهر قلیقوس نیز میخوانند و صاحب
 ترتیب القلوب او را پسر صلی قلیقوس خوانده
 العبد علی الروات چون اکثر مورخان

پادشاه و معدلت این را در طبقه ملوک
 عجم و وارث ملک عجم ایراد نموده بنا بر این
 قلم کشیده رقم مذکور احوال او در سلسله طبقه ملوک
 عجم پرداخت خلاصه بعد از قتل داراب و
 استبدادی او بملکت ایران بر حسب ریای
 باصواب و تدبیر افلاطون و رعایت ملوک و
 بدون چند و چون ملک عجم را با ایشان مقسم ساز
 حکومت و معاوات با یکدیگر سلطنت او از
 شش و شش مصلون ماند و آن طبقه را ملوک
 طوائف گویند و بعد از سوده حال و فارغان شغل
 ملکت کبری اشتغال نمود مدت سلطنتش

در ایران بقول اصح چهارده سال کفار ذکر
حکومت و ریاست طایفه سیم از ملوک
باعدل و سکوک عجم که نشان از ملوک
طوایف و دودجه نسبه ملوک طوایف این که چنانچه
سابقا گذشت اسکندر رویی بجهت تنظیم امور
مملکت خود ولایت ایران را بنود نفر از اولاد
واحدا و سلاطین با عدل و داد عجم که محبوب
بودند از مجلس پرون آورده و اگذاشت
والی دولت اردشیر بابکان که اول طایفه
ساسانیانست فلذا بعد نسل ریاست ایشان
متعلق بود و سیصد و نود و پنج سال زمان
مدید

سلطنت ایشان بود و باج و خراج بکد گرفتارند
و ملت کشن ایشان باشکایان چین است که
اسکندر که در کتب او خلا و بین المورخین جملات
است بعضی او را پسر اشکان و از احفاد ملوک
عجم و برخی او را دارا باین دارا بنوشانند
و الا فی صبح و سایر ملوک بعزت و وز
نسب و کثرت حب او را بر خود برتری داد
فرا چین دادند که هر یک ازین ملوک در
ارقام و مضای احکام خود نام او را بر اسمی
خود مقدم نویسند و او نیز بهین مقدار اکفا و
امحار نمود و بنحایه او را اعتوب گشت

باید دانست که این طایفه نیز مشتمل بر دو طبقه بودند
طبقه اول شکایان و ایشان پوزده نفرند و
مدت سلطنت و ریاست ایشان دو بیت
چهل و پنج سال است و طبقه دیگر شکایان
که سلسله نسب ایشان بفرزین کیکاوس
میرسد ایشان هفت نفرند و مدت سلطنت
ایشان در موقع خود منظور نخواهد گردید
ذکر سلطنت اشکانیان مدت سلطنت و زمان
ریاست آن دوازده سال و زیاده برین از
کتب مورخین چیزی که قابل تحریر باشد بنظر
نرسید **ذکر سلطنت ساسانیان** بعد از پدید

بر سر فرماندهی و حکمرانی تخت پادشاهی
بود عادل و شهریار بی باؤل در ایام سلطنت
او اختلاف کرده اند بقول عافقا ابرو چهل
دو سال سلطنت کرد و بقول حمد الله مستوفی
شش سال و ازین عالم در گذشت **ذکر سلطنت**
بهرام بن ابی نصر بعد از پدر حکیم و صفت پادشاه بود
و مدت پوزده سال حکومت و ریاست
نمود نقیض گو در زراست **ذکر پادشاهی ساسانیان**
او نیز بموجب وصیت فایم مقام پدر شد
و مدت پانزده سال حکومت و ریاست کرد
و در زمان او جمعی از پنی اسیران را بر حصار

و طغیان نجد او ند سجان هبات شیر را
کذا شده بصورت بوزینه برآمدند و بعد از
هفت روز جان مالک و وزح سپردند
ذکر هر فرزند پادشاه در ایام حیات خود
باج و خشت با و سپرد پادشاهی شجاع
و مردانه و شکر باری دلیرو فرزند بود مورخین
اخبار و محررین آثار ملوک عدالت شعار
اظهار نموده اند که روزی هر فرزند پادشاه
اموی را تعاقب نمود از اتفاق اموی
متواری گشته سلطان از تخت و تزیینات
رفت بعد از نمودن یک نرسافت موی

رسید و کجی شایگان در اینجا دید و لوجی
چند که کجای عجمانی مشوش بود بعد از خواندن
معلوم شد که از خزاین فرزند و دست
انرا بگری و سپاهی بزدل نمود و مدت
سلطنتش نوزده سال **ذکر سلطنت بن**
بعد از برادر بخت سلطنت نشد عدل و داد
کرد چهل زن داشت و مدت چهل سال **سلطنت**
قیام نمود **ذکر سلطنت فرزند پادشاه** بعد از نیم
خویش پادشاه شد و مدت هفده ربا
و حکومت کرد و بعد بجهت شو ملوک رعایا
و برابا اجتماع کرده جهان پیش را از ضلعه نو

عاطل گردانیده بپاش سپهرش با بجای او
بر تخت سلطنت نشاندند و بنا بر عدم لیاقت
از اشراف با حال مست اولست **و ذکر بکاش**
ابن فیروز بعد از پدر بر سر آمد فرماندهی
منگن گشت از نو فور عدل و داد اکثری
از بلاد را تحت سلطنت بولایت آباد آمد
منظم نمود و در دوازده حکومت و ریاست
گرد عازم سفیر خلیفه **و ذکر حسن و**
بن بکاش در امر سلطنت فایده مقام بدر گشت
در امور مملکت تدبیری داشت و لغایت
شهرت پرست بود چنانچه از خواهر خود

کلانید نصر غالی مفت ساحه در اینجا ممکن است
و مجرای از اینجا بریزند چنانچه مدت سلطنت نیز
چهل سال بود از فرزند کثیر بر مورخین صدق است
فصله اصحاب کف در زمان او واقع شد
و ذکر بکاش ابن بکاش برادر اصغر حسن و است
بعد از برادر مدبر تخت حکمرانی گشته و ده
بست و چهار سال حکومت کرد شبی در
خواب دید که فرشته باو گفت که مرگ تو
در دشت است ازین جهت ملول بود تا اینکه روزی
در حیات بکینه بر ستونی کرده ستون افکند
و کلاه خیمه بر سرش اندودید آنچه از فرشته

ذکر سلطنت ارووان بن ملائین بن بک
آخرین ملوک مختلف السلوک طبقه شکا
نیانت او بعد از پدر سلطان فرمان
روا گشت در ایام سلطنت سه سال را
بنامد و بعد از توبه و انا به خدا تعالی باران
فرستاد و بعد از سیزده سال در جنگ اردوان
بن عثمان که اول سلطان عثمانیانت
گشته گشت **ذکر سلطنت عثمان** که در
از ملوک طوائف و وجه استیمین طبقه با شفا
بنان از قرار است که سابقا ذکر رفت و
انچه از کتب مورخین و متجربین معلوم گردد

چنین است که عدد ایشان هفت و مدت
سلطنت و ریاست ان پادشاه یکصد
و پنجاه سال **ذکر اردوان بن عثمان**
که نخستین سلطان عثمانیانت با اشکانیان
جنگ کرده ملک ارانیان اشراغ نمود
و جهان شرعی که ملوک طوائف با او
کرده بودند فاع آمد و مدت سی و سه
سال حکومت اشغال نمود و در گذشت
ذکر سلطنت حسن بن عثمان بعد از پدر ریاست
با و اشغال فاع و مدت نوزده سال حکومت
اشغال و بعالم جاوید امثال **ذکر بنیاد**

ابن شقان بعد از برادر حاکم و فرما فرما
 گشت و بعد از دوازده سال در پادشاهی
 بسربرد و عاقبت درگذشت **ذکر کودری**
بن شقان بعد از برادران بسربرد
 ماند و همه رسید و زمان پادشاهی او
 سی سال بود احمد الامر که را بر تخت کرد
 و او را کودری بزرگ خوانند **ذکر سلطنت**
کودری بن کوز بعد از پدر حاکم و وصیت مادر
 شد و مدت بیست سال در کمال شوکت
 و عظمت سلطنت کرده و برای آخرت
ذکر سلطنت کوز بن کوز بعد از

نور

بعد از فوت پدر سلطنت بر او قرار گرفت
 مدت پانزده سال در سلطنت ماند و عاقبت
 نماند **ذکر سلطنت رود بن سی** پادشاهی
 عظیم است و آخرین ملوک شقانیان و مدت
 سی و یک سال در سلطنت شد و زمان و کرامت
 و عاقبت بدست اردشیر با بکان که اول
 ملوک ساسانیان گشته شد و صاحب
 مفاتیح العلوم مجموع سلاطین مغربی است
 اشکان و شقان را که عبارت از هجده نفر
 باشند و اسامی ایشان مفصلاً و کیفیت
 احوال و خیر و مالشان مجمل است که در این کتاب

پرنیزه هفت نفر ایراد نموده است و چون
مالک این اوراق احترامی در این صاحب
مجتهد است روضه الصفا اعتماد و کجا معیت
ان فاضل کمال اعتماد است بنا علیه آنچه
از ان موترخ کامل مطور لایذ مدکور نمود
والله اعلم کفار و در بیان طیفه چهارم **ارسلنا**
معدلت این عجم که نشان ایشان **سازمان** و **ایکام**
می نامند چون با اتفاق مؤید
صدافت این اردشیر پسر بابک
و او پسر سان اصغر و او از فضل سان
اکبر بن ابن اسفندیار است که فی الحکله از
نزد

از اقبال او اشعاری رفت بدین جهت این
طبقه علیه را ساسان کوبند سی نفرند و مدت
سلطنت ایشان در جهان چهار صد و سی و
چهار سال است **و که سلطنت اردشیر یک**
اول سلطان این طبقه ساسانیان و بقول
ارباب اخبار بابک پدر او در طاعت
و خدمت پرنیام خواجه سرای عالم کار
که حکومت دارا بجز مشغول نبود و بعد از
فوت خواجه سر حکومت انجا بعلت
فراست و ظهور کیا است اردشیر با و مو
کول و بعلت نوید سلطنت مملکت عالم که

در عالم نیکو رسیده بود و لو ای خود سری بر
افراشت و پدر را باستصال حاکم قاهر
که کما شته اردوان بود کماشت و خود
بنفس نفیس بالشکری انبوه غنا نعمت بود
عراق و اذربایجان یافت و بعد از تخریب
ولایتن بابلک بدر او که در فارس بود
بعزم سیر نشاء دیگر از تائبین شریف
وارد شیراز حاضر اولاد احضاد بابلک
فرمانداد یکی او را مطلع و منقاد جبر برادر
مهر او را پوز نام که بعلت مهری دایم
بر تنخی بهر پاسبانده از فرمان او عهد

و در

و از روشن بر کاب او کنول نمود جمعی از
خاصان و افاضت پور را در سببه بدید
معدلت مدارش بر دنداردوان مضطرب
و پیریشان و باکر و هی انبوه و سپاهی بر
سطوت و شکوه کمره محاربه او را بر بیان
بست و در هر مزاجان بعد از مقابله و مقاتله
بضرب تیغ از تخت بر کجته نشست گویند
مانمت ریح مسکون را مسخر نمود آتی سلطان
عادل و حکمران باذل و عاقل بود در عهد
دولت خود امر خطیر سلطنت را به سپهر چندی
خود را پور واکذاشت مدت سلطنتش

چهارده سال و کتاب نگار نامه و ادب
العیش از تألیفات او و این چند کلمه که
ایراد میرود از کلمات و مضامین پادشاه
نامحسوس پادشاهی می توان نمود الا بشکر
و شکر می توان ارادت الالبورسیم و
وسیم و زر می توان اندوختن الالبابادی
رحمت و امدادی رحمت میسر کند و مکر لغت
و مرحمت و نیز از دست که بدین مایل
نشود که با کسی وفاداری ننهد بدو از و
تیر دست ندارد که احضرت بدین او
نشد **فکر سلطنت میما بوزیر پادشاه** ائمه

خبر

انبار کیفیت ظهور اختر و معدلت دستور
چنان اظهار نموده اند که چون اردشیر
بعد از استیلای مملکت ایران حکم و ست
جیش ساسان تیغ کین در میان ائمه و ذکور
اشکان و هفان نهاد و زری حرم
نظرش بر دهر ماه بگری افتاد و بدون
لقبش از منب دلس بدو مایل و او را
پس از چندی معلوم کردید که این دهر
از نسل اشکان و این داستان علت
حکم منجمان باعث قبولش ان سلطان گردید
چه قبل از موصلت ارباب بهایت حکم

منوده بودند که سلطنت ازین سلطان با
معدلت با ولادیک از ملوک طوائف
ارضا نموده نمودن بربین مستوره را
بوزیر خویش سپرده که مقتول سازد
چون بوزیر بی نظیر مینگو مدبر بعد از
بردن دحتر معلوم گردید که او از پادشاه
در بجا محمولت بر عایت اند حشر برد
و در انقضای زار کوشید و آلت رجو
لبت خود را بجهت برائت ذمه قطع نمودم
از نسل خود پوشیده بعد از وضع حمل
بجهت عدم اطلاع اردشیر ان شانه زده

میچند

پیشتر را شاپور نامید پس از مدتی که بجهت سلطان
از عدم اولاد و خالی بودن تخت کینه و از حسد
اندویدی و افروختن مکارش روی نمود و بزرگ
حقیقت را بیان ساخته و از ان مرده ان
پادشاه را سرور و اسباب و مسخر و شط
رویداد و بر تارک فرزندان حشمتاج
خسروی نهاد پس از مدت سی یک سال
سلطنت بعالم باقی ارشال نمود از غریب
امور که در عهد سلطنت ان سلطان با ملوک
بطور پیوسته کفایت فتح قلعه اخضر است
که بدست یاری نظیره نام دحتر ملک ضمیرن

که پادشاه اتمکلت بود روی نموده انتقال و
 بقصیل ابن اجمال اینکه چون شاه بود بعد از
 چهار سال محاصره از فتح قلعه طاهر آمد
 بعنوان کشت در صحاری و دشت اقله نهر
 بنمود از اتفاق نظره دهر پادشاه که آن
 غایت حسن و لطافت و دوز جمال و کثرت
 بلا مثل و نظیر بود در بام قصر نظرش پرتابور
 افاد می و افروختی مکار با سلطان سنان
 و بنو سطر محارم پیغام داد که فتح ابن حسن حصین
 و فتح ابن پاره مسین مبر نشود الا بنو شش
 خطی از خون حیض و حشره باکره زر قاب پای حاتم

مطوفه

مطوفه و نشستن آن بر یکی از برج چون کردند
 فی القول برچی از آن حصار فرو ریخت و فتح
 قلعه مبر کردید بعد از قتل ملک ضمیرن پادشاه
 دهر را تصرف نموده از اتفاق ششی نظیره
 از در و پهلونا لیده بخواب رفت بعد از آن
 الم معلوم که از برک کلی که در جامه خواب او
 بودند او را بخور و ریش گردیده بود سلطان را
 از این احوال عجب آمده مبر برای عالم ارشش
 عرضه داشتند که از بند و ولایت ابی زنا
 غضای دهر مختصر مبر فتم بره و سنا
 مصری و شرب آن شراب صافی بود و باو

ابن نوع رعایت و این قسم محبت و حشر
عذر پسر از خالق اندیشه نموده حقوق
ابوت را برکنار و باعث قتل پدر و محبت
سفا خود گردیدان پادشاه معدلت اثرات
الضا فرادنا خود ساخته فی الفور نقصان
فرماداد تا بشیبه دیگران گردد **و ذکر هر مرد**
بشیر پادشاهی مردمانه و شیربازی
فرزانه بود در تمام دولت پدر ببال ملک
حراسان شجر سخته سعایت مردمان حسیه
و شکایت جماعت مفتدت اندیشه که او را
در نزد پدر بهشت خود سری و دایه سروری
شیر

متم نموده بودند دست خود را قطع که این
سوء طق را از خود دفع نماید چه در انقضای
انقضای این و در ازمان شیوه چنین بود که
هر که معبود العصب بودی بمسند سلطنت
شوائتی نشست و مکرر بر بر میان شوائتی بست
بعد از استماع شاپور و جمشید سبب باد
پیش پیش و زباده ازمان پیش بطور رسید
و او را با وجود الغیب و بعد خود ساخته نیز
همه فرزند از پدر یک نام مملکت واریا بردا
و اخر بعالم جاوید شای و لقبش پدر پسر است
و ذکر سلطنت پیرامین از قرار شجره اخبار

و موزین انار سلاطین نامداران پادشاهی
 حلیم و بکونخواهی کظیم طبعی سلیم و دلی یار عظیم
 و است بعد از پدر تاج زر بر سر نهاد و داد
 و رحمت بر برادرستان دانی نقاش که در آن
 پدرش دعا بیوت نموده و از خوف او
 در بن غاری متواری بود در عهد بهرام گرام
 نانی ظاهر و عاقبت حکم او بوسه اند
 نش کسیده او را عبره للناظرین ساجده
 مدت سال سلطنت نام تمام نموده بان
 عالم مقام گرفته نقیش شناسنده است
 ذکر بهرام این بهرام بن نقاش روا گفته اند

کرد

که در بدو سلطنت جویش و ظم اندیش بود حکم
 موبد موبدان امرای دولت و عیان مملکت
 از دوری حبه بارگاه او حاضر نیامده اند
 و موبد موبدان خود نقیش نقیش او را ملاقات او
 مضایح و منیحات بعضی فقرات با بخواند و اند
 کیفیت سلوک سلاطین ماضی حکایات بر او
 راند افشخار از خوف پندار پندار و کجاف
 سابق باطل مملکت بخوبی و خوشی فرمان
 مد سلطنت و زمانه حکومتش هجده سالست
 و نقیش سکنان شاه ذکر بهرام بن بهرام
 اتی عدلی چنانچه باقیست و سلطونی چنانچه

مدت هفت سال سلطنت نمود از عالم با مغزو
میرای و دانی بال کشود و بقیش کوه بدست
ذکر شاه پور و ذوالاکثر اکثر ارباب
چنین ایراد نموده اند که هر مزین نرسی را
پسری بود اردشیر نام و بعلت عدم نجات
باور صین نزع وصیت نمود که سلطنت محمودی
که یکی از پرده کمان صرا دق بصمت اورا بود
بعد از وضع مقرر کنند عمان ولایت بموجب
وصیت عمل نموده از بدو ولادت الی هنگام
او که هفتاد و دو سال بود که بنده کی و اطاعت
اورا بر میان جان استوار نمودند و اورا دو

ازین

ذوالاکثر بدین سبب که بعد از فتح اطراف
و اکثر و استیلای بر مملکت اعراب پس
از قتل بسیار و سکت پشمارا امر نمود که گفت
ایشان از سوخ و بنداز و گذر آمنت سلطانی نام
و پادشاهی معدلت کسر بود و کیفیت
محاربه او و فیض روم و کرمانی احتسرو مجسم
بدست آن پادشاه مرز و بوم و استخلافش
و غلبه اش بر رومیان در کتب تواریخ مسطور
و منظوم است **ذکر اردشیر بن مهر** بعد از
برادر که از فرخنده سیر بر سر سلطنت نشسته
تاج زر بر سر نهاد و بر خلاف آبا و اجداد خود

جور و عضاف را بر عدل و انصاف کردند
و بمکافات بافت پرداخت کینه و برینه و عداوت
پیشینه را که از امر او اعلان فارس بجهت شفاعت
او از امر خطر سلطنت در سینه داشت
ظاهر ساخت و پس از مدت چهار سال سلطنت
اشراف و بزرگان ایران او را از سلطنت
خلع کرده و پور بن شاه پورا بجای او وضع
نمودند لکن چهل و هفت **ذکر شاه پور بن پور**
بن الاک بعد از غم ماسه صواب کافه امم بر
مسند جم نشست و ابوالحسن و ستم بر وی
ایلم عالم بست بعد از پنج سال حکمرانی از

سخت

ارنخت کیانی بسرای جاودانی شست
زمره از ائمه تاسیخ قواست و ممانت او را بدین
طریق ذکر کرده اند سرای لشکر در مقام
سفر خمیه را بر سر او خراب و بنای آن
ساخت **ذکر سلطنت بهرام بن پور**
دو الاک چون در زمان سلطنت برادرش
حکومت کرمان این شهر بار معدلت
کسری مفوض بود لکن بکرمانشاه شد
سلطانی لغایت بکویت و حکمرانی پاره
سریرت بود یازده سال در ریاست
و فرمان مکرمانی بر سر برد و عاقبت غیا

بر طغیان و هجوم سپاه و غوغای عام قبل
 آمده بعالم بانی سقیال نمود **و کرسطی**
بترجمه الا سیم بحج او را بزد کرد و فروید
 خواند چه فروید بخت ایشان اندوزند
 گناه است طغیانی بدخو حکم رانی منه
 بود لوای جور و ستم در عالم برانگشت
 و خون بی گنا را از عرب و عجم بنا حق تحت
 بعد از آنکه حلفی ابوه از ظم او بسته اند
 مستقیم جبار بلکه انبی و مار از روزگار س
 برآورده بمیدان اخروش فرستاد
 مدد سلطنتش میب و دو سال

در سلطنت

بهرام بن بزد و جرد او به بهرام که مشهور
 و در اسن و افواه مذکور در کتب اکثر مورخین
 سب این لقب چنین مسطور است که روزی
 در شکارگاه شیری کوری را صید نمود
 و آن پادشاه کوچک به شیر و کور را مهم دو
 چون بزد و جرد بعد از ولادت است
 خوشی هوا بجزیره که از دیار عرب نشاء
 را بنجمن بن امر القیس سپرده و اما ملک
 تربیت او کوشد و چشم از محافظت او کما
 بقی می نمود و لغمان در خدمت نشاء
 با فروش بن عرب تمام و جهد بالکلی ممدول

می نمود چنانچه کیفیت عمارت بدو و خورق
با تمام ستار معمار بجهت بهرام حکامی شهر را
و در تواریخ مسطور بعد از فوت نبرد جد
اهل ایران از تسلیش الولد سرائی به
اوردن بهرام اقدام نوزیده و خبر
نامی از هند دارد شیرین بابک میرور
بر خود گرفته و بهرام بعد از آسماعی بن
کلام معاونت و مظاهرست مندر بن
نغان و نغان بن مندر بدار الملک
بدرو بی نمود و قبل از منازعه و مقاتله
کشور و سدان بکر خنین قرار دادند که تا

تر

که تاج رز در میان دو شیر نر گذارند که
تاج را بر دار و سلطنت او را باشد بهرام
بکشتن هر دو شیر همت گذاشت و تاج را
برداشت بعد از ان نظام مملکت محاربا
با خاقان چین و مقصر روم نموده یکی مغلوب
و بعد جریده بدبار هندوستان رفته و
سلطان انخارا نیز مقتضوع التبد و ملوب
الاختیار نمود آحق پادشاهی عادل و نازل
و عیاشی عاقل بود و بعد از بیست و سه
سال سلطنت در سکارگاه بمغای فرستاد
عالم فانی را بدرود و وفود **ذکر هر زین نبرد**

تبر در حکم وصیت بدر بر مقرر سلطنت و
مستقر حکومت قرار گرفت برادر میتر
فیروز که در ملک سیمروزی بود بخوشنواز
سلطان هباطله ملجی و شاه هباطله او را
معاونت و امتداد نموده با کمال استعداد
مدار الملک ابدا و اجداد شایسته و شمر
کین از بنام حسن و برادر تاخته اخلاص
تاج سلطنت بر سر گذاشته از سر جرم
برادر گذشت و مدت حکومت برادر کهنه
یکسال بود و بعد بعالم باقی انتقال نمود
ذکر فیروز بن برادر بعد از تملک بر سواد

سلطنت

سلطنت لوای نقض برافراشت حقوق خود
خوشنوار سلطان هباطله را رعایت نکرد
بدون مسامحه و ماطله بدافع او بیت
گماشت در کره اول بعد از مقابل و مقابله
امر بمصالحه انجامیده در دفعه ثانی در کلام
گیر و دار بضر شمشیر ابدار سپاه خوشنوار
مرغ روشش برای جاوید پرواز انداخت
سلطنت او بیت و شش سال و نقض مردان
است **ذکر سلطنت بلش** **فیروز** بعد از قتل
بر تخت سلطنت بکینه و قیاد برادرش آن
دار الملک عجم ملک ترکستان پرتو افکن

به کام رفتن درش بورا و راشه و غلبه
در روز و در یکی از نبات عظمای انوشیروان
را بجای خود در آورد و صبح روانه مقصد
گردید از اتفاقات حسنه اند خیر با عفا
در شب زفاف بانو شیروان محمود
و بعد از چهار سال توقف قباد در کستان
معاونت و امداد خاقان بعضی و ملاش
خود با لشکری اینو به مجاریه بلاش زد
نهاد پس از درود به پیش بورا و اخبار او
از مولود معود مسعود شد که بلاش
عالم فانی را و داع و قباد این را بقال محمود

شماره

شمرده بدون محاربه و نزاع بدار الملک
روی نمود و مدت سلطنت بلاش چهار
سال بود لقبش پیکران **ذکر سلطنت قباد**
بن فرو بعد از ممات برادر برهسل عالم
سرور و برکافه اعم معدلت کشته گردید
در سال یوازدهم سلطنت او مزدک
نامی از اصطرلوای پیغمبری برافراشته
ان پادشاه بنکو خواه را بران مذنب
داشته و او نیز بهشت بر مضای ان
ناصر و اب کاشته چنانکه احد برامو
انظریقت اختیار عرض دال وزن و عبا

خود بنود پس ازین ساسخه عظمی و واقع
کبری ازین شیوه ناپسند اهل ملک
انزجار بسیار و شکر پشمار حاصل آمد
بایضا ضرار اورا مقید و برادر و یکیش
جاساس نام که به نگارین ملقب بود
بر مسند سلطنت نشاندند و قباد بجلد
خواهر خود را از مجلس فرار و روی
النجاریا طله برده استمداد حبس ایشان
تیر سپاهی افزون از عدد معاونت
و مدد اور و آنه بعد از معاودت برادر
کهر و پسران لشکر از در محضر برآمده اورا

تغیر

استقبال و مرتبه نانی سلطنت و شمال مشرق
سلطنت او چهل و چهار سال و بعالم آخرت
ار شحال نمود **و کد سلطنت کسری بن فاد** همش
کسری و بعضی نویشان ارباب کت و کت
و لغات لغت ان و ارش ملک جم و قباد
بجندین قسم آرا کرده اند بعضی اورا نویشان
و انوشیروان خوانند یعنی جدید الملک
و برجی اورا نویشان روان نامند چه نوین
بعضی شبرین و روان یعنی خامنت و عریان
اورا ابو شبروان بیای اجد گویند بعد از
جلوس ممیت مانوس مسند سلطنت پس

از مکن بر سر بر ملک و مملکت داد عدل او
و رعایت رعایت بر ابا پیشها و بنمیر خود
مؤد کلام معجز نظام و حدیث حضرت سید
که انا ولد فی زمن ملک العادل و حق
ان پادشاه باذل شایسته و اقی و
کواهیست کافی طاق کردون رواق
افاق بر علو هیئت و حسن عمارت ^{لیلیت} او
رون و داسدن خانه پره زن بعد
النش بالافاق حجتی است مبرهن و میر
سلطنت بیت بر دفع مزوک و فردین
کاشت و در قلع و قمع الطایفه دقیقه فرد

سید

فرموده است چنانچه اکثر موزعین بر آنند که کج
بزار نفر معقول و در کنار نروان از خوشان
نرماد و ان مؤد پس از ان نظام مهابت
و انعام در آبادی رعیت و رفاهیت که مملکت
کبری و ملک ساسانی در میان استوار و ^{طین}
ماندار ترکستان و روم و هندوستان
مالا اضطراب خدش را مقاد و هر ساله
بطریق استوار کف و پلاکات و هدایا و
مشوقات بدر بار معدلت مدارش نفاد
نمودند نقول فیض امور وزارت بالوزر جمهر
حکیم بر ذکا و وفانت ان پادشاه مکار

بر باینت فارط و نظم و مشق مهمان مملکت
و جمهور سپاهی و رعیت بر عقل و کباست
اکسور نامدار دلیلی است ساطع بعد از
چهل و هشت سال سلطنت امور مملکت و
کفالت رعیت را که و دعیه حضرت احد بشد
با وجود عدت احاد بفرزند ارجمند هرگز که از
دختر خان و اکبر اولاد بنوع محمول نمود و طایر
روحش بر ای جاودانی بر کشود **ذکر مرز**
ابن نویسنده بعد از نویسنده و ان در مملکت
ایران لوائی ظلم بر افراشت و همت قتل
علیای مملکت و لایست کجاست خباثت عوم

ع

سلاطین اطراف بخلاف انوشیروان
که عداوتش را بر میان بستد خصوصاً
شاه شاه که خال هر فرمود با سپاهی
از حد افزون و لشکری از اندازه بیرون
از ولایت ترکستان روی بدار الملک
ایشان نهاده بعد از او رود بهرات بند بنجی
معمر از احرای انوشیروان بهرام جوین
که در ارتر با سجان پلود بجهک شایسته
فرستاد بعد از مقابل و مقابل شایسته به
یک جو به نیز بهرام جوین مرغ روحش بعالم
باقی پر کشد و با وجود فرستادن بهرام

دو بیت و پنجاه هزار شتر محمول با منته
و تقو و از غنایم آن سپاه نامعد و وسعت
وزیری نظریزدان بخش هر مزبانی سده سلوک
با بهرام مسوک دانسته او نیز با سمران
الفاق و لغض عهد و میثاق نمود و سلطنت را
بنام نامی خسرو بن هر مزناخرد ساخته بهینه
اسباب جهاکیزی برداشت اعدا را نکاح
هر مز ازین وقایع خسرو از پدر خالیف و هراسان
و فرار باز بایجان رفت و بهر مز بسطام و ویران
که خال پرویز بود مذموس و ایشان بدین
اجل از جنس برآمده با جمعی متفق و بهر مز را از

از حیدر بصر عاری و در کوشه منواری خند
بعد از صد و این ساله خسرو وی شکارگاه پدید
و ملک سربرد و منکر گردید در خال این حال بهرام
بدون اقبال و امثال بهداده اسخند و سطلان
نمود خسرو کشته اعدا و بی و مره بعد از غری از
ترس بهرام بنا گام از امر زو بوم غمیت و
گردن زد و به بسطام از عرض راه معاودت
بسطام معا و نیت بند و به هر مز را بیکه کمان
از میان برداشت خود را بجنر و طی حشمت
بهرام بعد از قتل هر مز و منکر از خسرو از اران
لوا بی سلطنت برافراشت و خسرو بعد

بمسال توقف در روم با سپاهی فزوان و لشکر
 پیاپی بایران معاودت و بهرام جوین
 بعد از سبزه و او بر نیمت ترکستان راه
 کریمش گرفته در میان ملک بخر یک خور
 و بد سبازی میگوید خاقان بدار فاشیه
 سلطنت هر مزدواره سال **و که سلطنت**
خسرو بن اشش خسرو و لغتش پرویز صاحب
 کامل التواریخ لفظ پرویز را بمطهر تغییر کرده است
 در فاتیح العلوم کلمه پرویز را بملک عزیز علوم
 داشته خلاصه بعد از فرار بهرام جوین از
 ایران زمین بمقر سلطنت مستقر است

شصت

ممکن در بدایت حال خسروی میگویند
 ناجو بود کثرت دولت و وفور اسباب
 سلطنتش کمال ظهور از آنچه تحت طاعتش
 که کیفیت آن مفضلاً در تواریخ مکتور و در
 مشر و خاند کور و در آن تحت هر روز صد
 پست اسناد رز که که هر یک سی ش کرد
 داشتند مدت دو سال بی تعطیل که مجموع
 از اسناد و دوا کرد و خ گردید و مقبلاً
 دهمست هزار و چهار صد نفر مشغول کار کردند
 و همچنین کج باد اور و طلای دست فشار و
 بجاه هزار اسب نازی نذر فار مکمل کجا

همین ابدار و محبوبه مانند شیرین و رامشگری
چون نیکو و بارید داشت و تخریر محرران
و نظیر مورخان لابد استعار رفت العهد
على الروايات خلاصه در اوسط دولت
احتمالی در احوال و سخنی در دماغش راه
بافته خونت اغار و دست تقدی مایالی
مملکت دراز نمود چنانکه نامه مشکین چنانچه
همی پناه صلی الله علیه و اله را دریده
آخر الامر عیان کشور و سران لشکر
الظلم ان سکر بنوه اندید بعد از نسبی
هست سال سلطنت او را مفید و محبوب

رسید

و پسرش فبا در که بشیرویه بقلب است بخت
نایبده و باین یز قناعت ننموده بعد از جلوس
همه بر مزار بقول روضه لصفای بقتل پدرامو
ساعتی در سال نهم از هجرت از عمر و زندگانی
ما یوشس ساحت **ذکر شیر و یه بن برادر**
پس از کشتن پدر بقتل برادران بهمت شکت
و بقطع صله رحم انی خود را معاف نیست
پانزده نفر از برادران بعالم باقی روان خود
یز بعد از بهشت ماه سلطنت در عفت نشان
بعالم باقی شبان کردید **ذکر اردشیر**
بن شیر و یه بعد از فوت پدر در سن بیست و یک

صاحب تخت و افرو یکی از امرای خاص
خود را که با و زیاده اختصاص داشت بنظم
امورات و مشیقات کماست در خلا
این احوال یکی از اکابر بنجم شهر یازم
که ریاست و حکومت بصر حدات روم
از جانب شیر و به او مقوض بود از قمر
امینازی و است خیر سلطنت اردشیر
شیراز لب به یک جبر اعیان و اسرف
ایران بدون منورت او اردشیر را
بر خود سلطان و حکمران کرده بودند
با لشکری بکران بد این مده ان طفل را

بعد از شش ماه سلطنت گشت و خود بجای او
بر سر سلطنت مکن گشت چون شهر یازم
و از انبای ملوک بنود ایران از سلطنت
او عار داشته در چین سواری بفرستید
ارست برزقش زدند او بفرستاده حکومت
کرد **و ذکر شهر این حضرت در پرو** که او خواهر
زاده جوین است بعد از قتل شهریار
بر تخت سلطنت فرار گرفت و پس از آن
ریاست و فرمان منبرائی داعی
حق را لیک اجابت گفته ازین عالم دور
گشت و امر خیر سلطنت بتوران

مفوض گشت **ذکر تورا در وقت ملک عاقله**
 بساط عدالت و لطف گسترده داد و مظلوم
 و ستم رسیده کان داد و در اکثری از
 بلاد ایران جبر با و پل با نهادند
 و جمعی را که در خون برادرش سعی کرده
 بودند از میغ استقام گذرانید و بعد از یک سال
 چهار ماه سلطنت رفت **ذکر سلطنت**
جست بعضی از مورخین او را از مورخین
 او را از بنی اتمام پرویز میدانستند
 فیروز و لقبش **جست** یکی از طایران
 توران دشت بود با اتفاق امرا و وزیران
 سنجید

بر تخت سلطنت نشست تاج شاهی بر
 سرش گذاشتند سیری بغایت برکت
 داشت بلا ناقل بر زبان راند که تاج
 پنهانیت شکست عقلت و اشرف گشتند
 که چون این مرد در مبداء سلطنت لفظ شک
 بر زبان آورد و این کلام بقال میمونین
 لا جرم او را از سلطنت خلع و از مروت
 را بجای او وضع نمودند و مدد سلطنتش
 بکاه بود **ذکر از مریدخت بنت برکت**
 سلطنت بوجود آن ملکه کامله که عقیده زبان
 و جمیده فواید آرایش پریرفت در ایام

دولت شترخ بن هرمز که امارت خراسان
و حرات همانان باو مفوض و مبعوض بود
مفتون و بابل ملکه کشته مانی الصنم حوز را
با فتح و جبه عرض و بیان ساحت و بعد از
اطلاع ملکه از انخواهش ناپسندید بقطع
زندگانی و حیاتش پرداخت پس از این
واقعه و اختصار رسم این فرخ که در حرات
بود بگو سنجی پدر لکری بمدا این کشید
از رمید حنت را بعقوبت بسیار با مقام
پدر هلاک نمود چون تحت سلطنت از
وجود سلطان عالی ماند بزرگان و اعیان
حکمت

لشخص ممنونند که شاید یکی از انبای ملوک را
بیدار کنند و بر خود فزاید و حکم را بکنند
نشینند که در اهو از شخصی است کسری نام
از اولاد او احداث دارد شیر بابک ان
بجایزه را آورده برکت نشاندند چون
از پدر ملک داری عاری و عاجز بود مایه
و نومید گشته بقتلش آوردند و مدت
سلطنت از رمید حنت چهار ماه **ذکر و ج**
زاد این حسن امیری و عطای ممالک بعد از
قتل کسری جمعی ساحت شخصی احوال شاهزاده
پروا خند آخر الامر بعد از بخش بسیار و

و اسبجار شمار معلوم کردند که یکی از فرزندان
 برویز که از شکر نام مطربه اصفهان بود
 از بیستم شمیر خوزیر شبر و به راه کزیر پیش
 گرفته بولایت نصیبین رفته است این
 معنی را سبب دولت و اقبال گفته اند
 او را بعد این آوردند و بر تخت شاهی
 فرماندهی نشاندند بعد از یکماه سلطنت
 بدست یکی از عظامان خواص خود مسموم
 بناگام محروم گشت **و کز سلطنت**
یزدجرد بن شهزاد چون پرویز در ایام
 سلطنت بجهت احکام متجربین بر و ال دست
 زد

از نسل او ابهام تمام و نهی مال کلام در تناسل
 و تناسل اولاد خود می نمود از مضمون قصه
 مشحون العبد بدبر و الله لعل
 غافل می بود شمس را از کسرت عز و بت
 بشیرین شکایت برد و آن یکی از نبات
 عظمای مملکت را که بحر می از جرایم بنا کرد
 حجام و خدمت کر مایه و حجام داده مخفایا
 و کور به بهانه حجامت نزد شهریار فرستاد
 و او را ازین لطف لغایت مسرور نمود
 بعد از معاشرت و مباشرت یزدجرد
 - از و هم رسید چون بیرون قتل اخوان را

بر خود لازم و سفک دماء افارب را
لجوائی الافارب کالعقارب بر بخت
جبارم و همت بر دفع ایشان گماشت
یزدجرد را فراراً با صطخر برده به ترتیب او
اوقات مصروف داشت خلاصه لعید
از سرخ زاد اعیان ایران بجهت عدم
سلطان و طغیان سپاه عرب حیران
و بر ایشان مانده چون وجود یزدجرد
استماع نموده شاطی و افروشا طی
متکثر بهرسانید او را بر خود سلطان
ساخته کما یبغی بخدمتش میفرانند

و

جبار سال فی الحکله استقلالی بهرسانید
چون قباب دولت ملوک عجم بر طبق مثبت
خالق عالم مایط و زایل بود این سعبانی جاوید
منو و در زمان خلافت عمر علیه السلام
که سرداری سپاه اسلام سعی و اتمام
دقاص همضاض یافت سعد لوی مفاکله
بر افراشت و باندکت زمانی یزدجرد را از
میان برداشت و سپاه نصرت بنایه اسلام
دولت ملوک را بحیطه تصرف در آورده
سهم و قسمت نمودند خا کچه قسمت شاه
مردان و امیر مؤمنان از ویش کادبان

فمنتهی ده هزار مثقال طلا معین شده و او را
بیزان معدن کرم و منبع سخی و هم بقرا
و ماکین بدل فرمودند مدت شانزده سال
و بکر بزرگ در اطراف روان و در اکناف
فراری و روان بود اخر الامر در مرگش
و اسخه ارنک نوارنج و سبر و جبهه خزان
ملوک معدلت کسرتنج و درشت ملک کیومرث
و حجم مذکور و مسطور شده این است که
هزار سپاه بهمهرا سعد این قاص بعد از
فرار بزرگ و جردین شهر بار و اردو مداین کرد
بیت هزار سوار حبر از مدینه طیب

سپاه

و ما بعلق بهای با لفاق او و اردو عراقی عرب
و چهل هزار نفر دیگر از ولایات عرب
از منضات و طقات او بودند بعد از تصرف
خزان و موضوع نمودن جنس به بقری و دونه
هزار و هشت عتبت رسید چون منظم
این اوراق و منضد این طباق بمقادیر
صنف نقد استقدف سهام طامت راعض
و موضع نشیخ راعض تواند بود نهید غزرا
سطوری عتبت مشتقا علی اسالیب المعادن
و محتوما علی معاویر الاساطیر این مجموعه که صنف
مجموعه و روت عزاء فایقه کاها درج یافت

و مرجان پر زنده نگار و چند ان بعید نماید
 و نیکم عزاء العذر عند کرام الناس مقبولاً
 چون قرطه شاهوار او نیزه کوشش
 ناظران ابن اوراق نماید در نظر مطبوع
 ابد فان گفت فی هذا الصحفة ناظر اومن
 ورد هذا الموضع ابن گفت فاطفا و تقدیرنی
 اذ ترا بی مشوشا من الدهر عن فوت
 المکارم هفتا تامل کجد بعضاً من اخبار لیس
 قدیم و بعضاً من حدیث مکاشفا و حبیب غیری
 فی اخباری لاتی بلا اخبار للموم مرادفاً
 فاوصیک ان تنظر بعین رضا لهما و تصالح

علماً ما راه محالفاً اول معاذیر انکه ابن
 اوراق حاوی حالات ابن طیفه است
 که علی الظاهر از اوج رفعت و قبول مہبط
 حققت و اقوال فایض ادنیای دهر و
 استنباط عصر خپان ندانند که حاسد برادر
 کار نظر فی و با ساعی را در بن فعل تکلی و
 امدہ یا انکه العباد باللہ شہنشاہ دوران
 و دارای زمانرا مراعات حقوق خدمات
 دیرین نیاگان ابن جامع کین منظور نظر نہا
 مینقت و حاشا و کلام کابرہ مسکین و مجاہدہ
 ابن اوراق شادی کافی و جہتی دانی تواند

لا یتاچو که لایستد طرق الاحتمال ولو بالوهم
و بحیال ارباب دواعی و هم را چنان
طنین نماید که این طیف چون ربیب دولت
بی بابان و رضع لغت بکیران بودند مفاد
ان الحاسن قدشی بسببه حقوق این چشم
که بلا و غم مانند کان را در قرون متوالیه و نام
خالیه مبذول بود باین گونه سخطات
که حکم لقطات الطیر و مخطات البحر داشت
فرا موکش ^{که در آن} ابد این اجزا کاشف امرا
صدور عثیر و قلوب افارب شد
ما از احبب هرزه در ابان و انضا پریاوه

سرایان و ابی و پی اصل نماید و بکرا که فن
اخبار و سیرا شرف قنون و حفظ او با وجود
لظول و تفصیل از حوصله قیاس بیرون بن
نبد با فرجات لباعث و قلت استطاعت
خواسم که ازین صحیفه ارا بی حفظ از عالمی مؤ
مفاد و ان لم کن حافظاً و اعلاً فجمعت لکتاب
لا یفیع را معمول داشته طرفیه و جازت را
اجازت و هم تا هر صاحب سواد ی باشد
ربنوع و مطالعه اشباب ملوک و منهاج سکو
ان طبعه را در خزانه خانه حافظه بود بعینه
تا هر وقت خواهد افتاح خضم یا ترتیب نظم ^{یا ترتیب}

بزم با استطاع ضایع و ما استحضار خواطر
با سبب اشتباه و با عروه اثبات را بدست
ارو بدون رجوع با صلی با مرور فضلی از حد
این امور حقیقتی تواند نمود مولف و
جامع را که از نظر بطور کتاب و البصار
مبطور را بواب مخطور است در مقام
هذه الشیء عجیب باد آورده ذاک فضل
نوبته من بشاء را مترجم اید این همه معاذیر
از آنجا که خداوند حکیم جلّت حکمت و رفقت
ناطقه نوع بشر انواع ادراک و تمام
و افش را بقول نفس مرا یم صنایع و بدایع را

و بدایع را

بود بخت نهاده فکر و رویت را اسباب
و معذات آن ساحت بس و دایع نفس
شباقتها در مراتب ظهور و مراتب بروز
در تجلیت نماید دانی را نادانی انگاشت
و حفظ را سبب ان پنداشت که دیگران
به این ساحت اند و پیشبان بهر این بر
لکل کبد صراة اجر و لکل قدر معرفه و لکل
معرفه و لکل مقام مقال و لکل عمل حال و لکل
اول اعجاز و لکل نبی اعجاز و لکل فضل عمر
و لکل اصل انزه و لکل سان قال و لکل
قلب حال از این نیتی میگو از اینان

همانا دیگران بکنو گفته و در مای اخبار رتباب
افکار بر این سفته بی می بزنند مدانرا بطن
بنکان نه اخذ ذکر جمیل و نام بکنو و لغابی ذکر
و طول اما و بسط اخبار با و لاق چند می گو
بود که صاحبان حفظ و قیوم و طبع سلم نظام
و نشر طولاً و قصر از خامه به بنان و از بنان
و بیان از ند خوبان به فاد و عین الرضای
کل عیب کلبه دست و دست رجحان و دست
بسته ضمیران بایران از ار مغان برند فاند
بصران می بصیرت یتر بخطاب ادیب
بکنای میذا فالقه الیهم فارثه و البصیر البصیر

س

کامل و کافل ادراک نمایند نه اگر عثور
نامه و زلات خامه محتررا موجب خجلت و اند
مرا همان شایسته بود که این و را قرا در
خانه تواری متواری دارم مدهم و رومی
الاعصار او را که باعث افعال اید و بنایم
لأن ثوب الخلق ان رفوته من جانب بحر من
جوانب جهانکه افوا لا مشول افتاده است
که عبد الله بن فضل الله شیرازی الموصوف
بوصاف کتاب حوزرا که فی کل حرف منه
روض من المنی و فی کل سطر منه عقد من الدرر
لقتب دارد پس از انعام و بعد از اختتام کمال

کامل و بکام تمام اور احاطه نیاورد و منظور
 ناظر بر نسیاحت کتب مرا که این حرف بر
 را در رسته جوهریان بلاغت و در چهار سو
 کوه سربان براعت ظاهر نمایم زهی حجت
 مرا که اقدام بر کار بکه عاقبت ندامت ارد
 تجا سرنمایم ولی از بال عفو خداوندان کرم
 و نظر صفی دانیان صمیم مبوط و مفتوح است
 اگر بعین الضاف و لحاظ اسعاف این
 منظور نامرستبار محلو و منظور دارند و تقدیر
 و تاخر نامنظم اورا که دواعی و علل
 مترائیده دارد بخواطر دارند دانند که مرا
 رخصه

در نظم این منشور و ترسیر این سطور و شصت
 این خرابد و سبک این فرایده منظور و
 مقصود بوده است فاد مصنف بروق افلا
 التي كالسبوف المهنده في اللع ومن كساد
 تر ااعينهم يقض من الدمع فجمعت كتاباً مطو
 في رقي منشور جليل القدر عظيم الحظر غريب
 الوضع عظيم الاثر على نهج لم يسبق اليه احد
 ونسق لم يراحمي فيه مد لئلا يقول احد من
 خثونه اولين ان هذا الاساطير الاولين
 بل يقولون انباء وههنا غدا سماعه ولى
 قرأته ماسمعا بهذا في بلغاء الاولين مع

ذانا اناذا معزز من الناظر فيه من خلل برأ
وخلل لا يرضاه فاني معترف بقله البضاعة
وعدم الاستطاعة معكف في زوايا البلاء
والحن ومقر عجز ابي للفرط اس وقل الله
والعقل چون ارباب سبر سالغ مبداء كتب
تواریخ را قبضاً و بطلاً اطناً و ابجاً زائراً
و اعجازاً ار ملك الملوك خستین بادشاه
و اول سلاطین کیومرث نهاده اند
او اخرند و بنات را بدکردن و در شجر
منشی ساخته اند و انا افتدیت انا هم
و هم نمندون ناستی اسنادان سلفنا

و



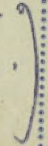
وجه همت ساخته بدیت بلك هم بد
منه و همت بلك هم همتوا عليه بد و او همتا
بر کیومرث و بز و جرد لغا و نشر امرت
و اشتیم تا اختلاف و خلاف لازم نیاید
و ذکر دایره و هبائی که بمضمون الحزب فمواقع
مر این زمره را واقع شد چون حوطلج
در وسط کتاب کا الدّر فی جوف الصد
او کا الشمس فی وسط الافلاک قرار داد
که خواننده را برایت دقت من مبداء بد
تر مشهود و عقاید در باره مسود اوراق از لغات
و شقاق صافی ابد زیرا که پس ازین و ثوق و



و لغوبل بر اقبال این سبده ذلیل محال
تواند شد و مسطورات و منثورات این صحیفه را
صدق دانسته و ماهو با الخزل آنه لقول
فضل را در صمیر جایی دهد و این منقولات را
کالمقولات در ازمان قلب و زوایه خاطر
و جوایح صدر مجرّون ارد و حسن طعن او را
برین دانه که فائده از مطالب این ابواب
و غمزه از بوسه این کناب افطاب
نماید لاجل العذر هذا وان کن لمن یرنی
فی دالک محال عاذراً هذا بیان للناس
و هدی و موعظه للناس طرب و ما توفی الا

بالحکم الملک المبین و الصلوات و السلام علی
اشرف الانبیاء والمرسلین و علی اله
المصابین المهدیین



	شماره ثبت کتاب	
کتابخانه مجلس شورای ملی	کتاب	مؤلف
شماره قفسه ۸۹۹۹		موضوع